

داشتند چون در دوام درنده و گرسنه ایستاد منتظر فرصتی بودند که بخیمه و خرگاہ آن مظلوم آفاق هجوم آورند همه را بد درند مال و منال را بد زدند و همین را ثمره حیات خود میدانستند از چند هزار مسلمان احدی اسلحه خود را بر زمین نگذاشت . و دل از کین امام نازنین پساك نمود و بسوی نوه حضرت خاتم الانبیا بنصرت نشناخت . احدی نگفت که این وجود مقدس نوه پیغمبر ماست دست از او برداریم و او را از قید این بلا یای بی مانند رها سازیم تا آزادانه بهر سوی که اراده فرماید عزیمت نماید . يك قلب بحرکت نیامد آن بان زهر کین دلها را لبریز و خونریزمی ساخت . قوای اهریمنی چنان در دل ها بجنب و جوش آمده بود که افراد این لشکر ظلمت و جهالت عطشی نداشتند مگر آنکه خون مطهر را بریزند و بنوشند . ابرهای غرور و خواهشهای نفسانی چشم و دل همه را پوشیده و بخود آکنده داشت . جز شیطان نیروی دیگری بر ارواح و قلوب تسلط نداشت . کس ندانست کاین عجائب چون فتاد هر چه گویم بعد از این ناگفتنی است .

تامل و تفکری در شهادت حضرت رب اعلی نمائید . بار اول ایشان و حضرت انیس را آویختند . هفتصد گلوله برسینه چون آینه فروریختند . ده هزار نفر مسلمان بتماشای ایمن هنگامه شگرف ایستادند . دود همه جا را گرفت . دود هفتصد تفنگ چشم هارا که کور بود کورتر ساخت . چون دود پراکنده شد جناب انیس را پائین همان ستون که بدان آن دوهیکل نازنین را آویخته بودند ایستاده یافتند حضرت اعلی در حجره زندان بکاتب خود آخریمن دستورها را عنایت میفرمودند . هنوز ده هزار نفر تماشاچی ایستاده بودند . پراکنده نشدند آنچنان تشنه خون این سرور کائنات بودند که تازمین را بخون او گلگون نمی دیدند بسوی کار و کاسبی و منازل خود نمیرفتند . در این ده هزار تماشاچی حتی يك نفس بحرکت نیامد . روحی آشفته نگردید . موجی از رحم و شفقت در دلی بخروش نیامد . شعاعی از بیداری و انتباه در هیچ هیکلی نفوذ نکرد . الله اکبر که تاجه حد انسان پژمرده و دل مرده و کور و کرمیگردد . آیا ایمن سانه سترک قرار نبود که اقلاً* زبانی را بنطق آورد و یادلی را بر رحم و شفقت دعوت کند که فریاد برآرد و نعره بیداری کشد و دستاخیزی برپا سازد که ای مردم این سید از خاندان رسول اکرم است جوانی است که ای از کبد غم دیده فاطمه عظمی است مادر روزن و خویشاوند دارد حال که حتی گلوله های فوجی مسیحی از چهره او شرم داشتند ما هم دیگر دست از او برداریم او را رها سازیم او را بخانه اش در شیراز نزد مادر بزرگوارش بفرستیم . خیزده هزار قلب در سینه های آغشته بکین میطپید پراز گل ولای آرزو آلوده بخاک و خاشاک و چرکین از تعصب و تشنه خسون بی گناهی بودند و چون مردگان غفلت و فرور ایستادند تا دوباره همان بساط قتل و خونریزی را تجدید نمایند . با چشم های پر خون ناظر بودند و دیدند که چگونه با گلوله های مسلمانان در بدن الطف از پزند و پرنیان ، در جوان ، در سینه ، در نخبه عالم انسانی سراپا غرق خون شدند . گلوله ها دوهیکل مقدس را متلاشی ساخت . باز قلبی بجنب و جوش نیامد ، چشمی نگریست راعه خوش از گلزار استقامت و شهادت بعشام احدی نرسید . مدت ها در میدان ایستادند . آسمان را گرد و خاک طوفانی شدید فراگرفت . زوبعه عزاب رهمه اطراف خیمه افراشت . ولی تماشاچیان

چون در و دام راه خود را گرفته روبه آخور رفتند ، خوردند ، خوابیدند گویی که هیچ امری واقع نشده بود کلمات حضرت رب اعلی را که در حین صعود بملکوت ابهی فرموده شنیدند ولسی نشنیده گرفتند . و ازین آسایش تن و خورد و خواب و جمع اموال همچنان مشغول ماندند اگر در لشکر جرار بیزید نفسی بحضرت حسین ترحم ورزید در این ابناء زمان هم اقلاً یکی یافت می شد .

" چه غفلتی رونموده و چه اعراضی عارض گشته که اگر صد هزار ورقه قدس در هوای بقا بالخان روح انسی تغنی نماید يك روح مهترنعمیشود و بيك نماید ."

نفس بحرکت نمیآید .

" قسم بروح عما که آن روح الارواح همه ارواح و آن جان همه جانها چگونه ذات منیع و هیکل محبوب را بکلی فدا نمود و چگونه آن روح جذب و سازج قدس بجان شیرین بسوخت و چگونه ارواح الهیه که جسد هر يك مقابل بود با ارواح جمیع ملکوت سموات و ارض که هر يك بجه انواع در راه دوست فدا فانی شدند مشاهده کنید که يك وجود تا بحال متذکر این احوال عظمی و این ظهورات کبری نشده ."

بلی آداب مردمان چنان است که گوش بزندگ دارند از جا حرکت نمی نمایند قسدی علم نمیفرمایند . بلکه بد شمنی و کین برمیخیزند . کتاب مینویسند . مقاله نشر می دهند حقایق را در زیر ابرهای سیاه تخیلات و اهیه خود بالمره می پوشانند . همیشه منتظرند که راه هماوار شود صبر میکنند تا جمعی از جان گذشته سنگها را گرد آورند . موانع را بردارند . خار و خاشاک را جاروب نمایند . و چون جاده ها صاف و بی خطر شد قدم رنجه فرمایند وارد شوند و بکمال طمانینه و آرامی فکر و خیال مشی و خرام آغاز نمایند . ولی امروز روزی است که ارکان تاریخ امروز جهان ریخته میشود . در این ایام است که مردان دلاور پیش قدم میگردند کیست که در برابر خطاب الهی خویشتن را جبان و خود گام بی طرف و لا الهالی و تن پرور بداند و به خواسته های حق جوابی ندهد . مگر در نماز هر روز نمی خوانیم که تحیات و سلام و عنایات حضرت مولی الانام بر کسانتی است که " انفقوا معند هم رجا ثاعندك " را مگری داشتند سالهاست که حضرت ولی امر الله بارها " رجا " فرمودند که احبای عزیز ایران به پیروی از مطالع الانوار در سبیل هجرت و خدمت و انفاق پیش آهنگ تمام یاران جهان گردند سپاس بی قیاس ساخت قدس رب قدر راست که در استان ایران فی الحقیقه قیامهای عاشقانسه فرمودند از راحت و رخا گذشتند . دست کرم از کیمسه فتوت بدر آوردند . شیم گذشتگان را از ساد نبردند . در صراط مستقیم شهدا و بزرگان و ارکان وارد شدند و در جانبازی و بذل و انفاق سرآمد مجامع الهیه در جمیع آفاق گشتند . ولی هرگز کسانی که تاجهای افتخارهای جاودانه را بر تارک خود میگذارند نمی خواهند ولو آتی رخوت آرند و سستی نمایند و تنهاون ورزند همواره در سبیل ارشاد میخرامند و با چشمهای تیز میبینند تا هر فرصتی که پیش آید بدل و جان استقبال کنند و شانه

زیربارنگ دارند تا اهداف کل تحقق یابد .

لوح قد احترق المخلصون را بدقت مطالعه نمائیم خواهیم دریافت که جمال قدم در نهایت تاسف و تحسرا زابنا زمان خون میگیرند :

— مقربین درگاه الهی را مشاهده میفرمایند که در ظلمت رنج و مشقت بسر میبرند .

— احبا و اصفا را بسرزمین های دور افتان و خیزان میبینند و بیاد آنان میگیرند و می نالند .

— عالم وجود را که در فصلی از سردی و یخ زدگی فرورفته است در برابر چشم مینگرند و نهایت درجه غم و اندوه ابراز میدارند .

— نفوس عالم انسانی را که هدف زندگیشان وصول بملاء اعلی است در چنگالهای کشنده حرص مییابند .

— جهان و جهانیان را در سكرات مرگ روحانی فرورفته می بینند و بے ما می فهمانند .

— زنجیرهای سنگین کشنده و کُشنده و وسوسه شیطان، جهان را در خود گرفته و روز بروز بر فشار خود میافزاید .

— شمس جهان آرای عالم الهی را در ابرهای تیره و تاریک و تعصب — پوشیده و تیره مییابند و قلم اعلی را ممنوع از گفتاری بینند .

— مصاییح روشنی بخش و فاو صفا بالمره خاموش شده تاریکی جهان را گرفته است .

— غبار تیره و تاریکانه هوای جهان را خفقان آور ساخته بر ضلالت میافزاید

بعد از شکوه های جان سوز همان سرود غم انگیزی را که جمیع پیمبران الهی خواندند جمال قدم نیز سرودند :

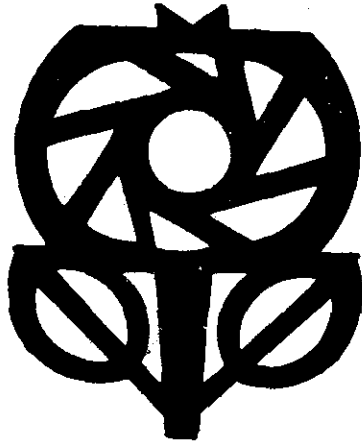
" اتسوح اوانوح بل اصیح من قلّة ناصریک "

این سرود و گداز قلم اعلی را که دست پرورده دبستان عشق جمال قدم هستیم و در زیر سایه رادای عبودیت کبری رشد و نمایافته ایم بایستی بجان و دل بل سرتا قدم بیدار و هشیار فرمایید و خود را دایما " آماده فدا و وفا و صفا و بندگی آستان مقدس بسازیم . در این زمان که جمیع ناسرینفاق برخاسته اند و بیمنتهی درجه شرارت بدشمنی قیام نموده اند خود را از زنجیرهای زمانه رهائی بخشیم و از تاریکی آرزو تعلقات پوچ نجات ابدی جوئیم در این اوان است که ساقه جوانی را در زمین پاک میکاریم از آفتاب عنایت گرمی و از فرات رحمت آب زلال میدهیم و به یقین میدانیم که بشمر خواهد نشست .

جرعه ای زان باده چون نوشت شود
هر دو عالم کل فراموش شود
ورنه " غرقه در دریا بمانی خشک لب " .

این بند ها بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنباند

چه شب ها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقت ها که به آخر
رسید و چه ساعت ها که بانتهی آمده عمرها چون برق میگردد
و فرقهها بریستر تراب مقرو منزل گیرد و دیگر چاره از دست رود و امورا زشت . .



کلاسهای درس خلاق

استخراج از نطق جناب دکتر مسیح فرهنگس

در :

کنفرانس ملی مربیان دروس اخلاقی - حدیقه ۲۲ ابدیع

برادران و خواهران گرامی

امر شده است در این جمع نورانی هدف جامعه بهائی را از تشکیل کلاسهای درس اخلاق مورد بحث و مطالعه قرار دهیم لهذا برای اینکه بهتر مطلب وارد شویم لازم میبینم قدری درباره تشکیلات بهائی و لجنه های امریه مطالعه بعمل آید .

حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لرمسه الفداء در بیانی که در مجموعه توقیعات مبارکه مندرج است درص ۵۸ میفرماید :

" واگر چنانچه در نقطه ای از نقاط امور امریه اتساع یافته وظائفی را که در طی این نامه قبلا مارج - شده یعنی امر تبلیغ و محافظه امرالله و جهد در تالیف قلوب و معاونت محتاجین و تشکیک

مدارس و ترتیب محافل و مجالس باران و مخا بره با اطراف و ترویج امر مشرق الاذکار و تاسیس مجلات امریه و طبع و نشر و ترجمه الواح و بشارات امریه و ماشا کلهها محفل روحانی هر یک را محول به لجنه مخصوص نماید . "

پس میبینیم که وقتی محفل مقدس روحانی در محلی وظائفش اتساع یافت احتیاج پیدا میشود که برای انجام دادن آن وظائف ، لجنه های تشکیل دهد که هر یک عهده دار قسمتی از وظائف محفل مقدس روحانی باشند .

بعد میفرماید :

" و آن لجنه را خود انتخاب کند و ده اعضای هر لجنه ای را هر فرد

محل صلاح بداند خود تعیین نماید و اعضای لجنه ها را از بین تمام احباب در آن نقطه چه در داخل محل و چه خارج از آن انتخاب نماید و تمام لجنه ها هر يك افکار را در امر خود حصر نموده بوظیفه خود مشغول گردند و تمام لجنه ها در ظل محفل روحانی و مسئول و مطیع آن و کیفیت انتخاب و امتداد هر لجنه فی عهده اعضای محفل روحانی ولی چون محافل تجدید شود تمام لجنه ها منحل گردند و محفل جدید لجنه هائی مجدد انتخاب نماید.

در بیانی دیگر در مجموعه توقیعات مبارکه ص ۶۰ میفرماید :

" و اگر چنانچه در نقطه فی از نقاط دائره امراتساعی یافته امور امریه مانند امر تبلیغ و مخابرات امریه و تاسیس مدارس بهائی و امر مشرق الاذکار و طبیع و انتشار الواح و کتب و مقالات امریه و ترتیب و تنظیم محافل و مجالس احباء و سایر تشکیلات روحانیه عمومی طعمیه کل باید محول به لجنه فی مخصوص گردند و اعضای هر لجنه فی را محفل روحانی خود انتخاب نماید و در ظل و اطاعت و اداره خود آورد مرجع و مخاطب محفل روحانیست و سایر لجنه ها کل اجزای آن محفلند و در ظل آن پس لجنه های امریه گرچه اعضای محفل

نیستند ولی اجزای محفلند چطور که اجزای بدن هر يك و وظیفه ای دارند ، چشم کار گوش را نمیکند ، دست کار معده را انجام میدهد هر يك وظیفه خاصی دارند ولی کل در تحت اراده و اداره روح واحد با هم مرتبطند لجنه ها هم کل از نظر روح بهائی بهم مرتبطند ولی از لحاظ وظیفه مجزا هستند اما وظائفی که عموم باریان و اعضای لجنه ها و تشکیلات امریه باید بدان توجه داشته باشند . در توقیعات مبارکه ص ۶۳ ضمن توقیعی منیع خلاصه شده است که میفرمایند :

باران برگزیده ایران باید نظر به پستی محیط خود و نواخلاق و سوء رفتار نفوس در حول خود ننمایند و راضی بامتیاز و تفوق نسبی نگردند بلکه باید نظرها به اوج مرتفع نمایند و نقطه نظرگاه را تعالیم و نصایح قلم اعلی قرار دهند آنوقت معلوم شود که هنوز از برای کل دروادی سلوک مراحل عدیده باقی مانده . . .

مانباید ناظر باعمال و رفتار و روش دیگران باشیم حتی نباید ناظر به تشکیلات دیگران باشیم که چه صورتی دارند که ماتقلید از آنان کنیم ، ما وظائف خاصی داریم که در ظل نظم هدیه الهی باید انجام گیرد . نقطه نظرگاه ما باید تعالیم و نصایح قلم اعلی باشد پس در تشکیلات امریه میزان و سرمشق ما تشکیلات سایرین نیست . توجه ما باید بالواح باشد که چه دستور فرموده اند بدان ناظر باشیم وقتی نقطه نظرگاه ما تعالیم الهی بود آنوقت معلوم میشود که چقدر باید

نظر ما عالی باشد و چه وظائفی داریم که باید عمل کنیم و بعنوان يك فرد خادم امرالله در تشکیلات خدمت نمائیم تا اینکه میفرماید :

" پس ما که سالکان سبیل نجاتیم

باید بتمام قوی بکوشیم تا در

مجالسات و معاملات و مشاغل و

مقاصد ما بتمام طبقات نفوس

در امور جزئی و کلی در هر دقیقه

و آنی آن روح مودعه در تعالیم

حضرت بهاء الله را بفعل اظهار

و اعلان و اثبات کنیم و چنان جلوه

نمائیم که برکل ثابت گردد که جز

قوه جامعه روح حضرت بهاء الله

هیچ امری دیگر تقلیب ماهیت

ننماید و خلق جدید نکند این

است یگانه اسباب نجات و ظفر

آلهی . "

یعنی باید در جمیع احوال توجه ما به

روح تعالیم آلهی باشد و آنرا اجرا نمائیم و

بآن برسیم حتی در زندگی روزمره و در امور

جزئی زندگی خود آن روح را در نظر بگیریم

و فکر کنیم که این قدم که بر میداریم جالب

رضای آلهی است یا نه ؟ این کلامی که هر

زبان میرانیم سبب ترقی امر است یا نه ؟ این

رفتار که میکنیم مطابق باشند بهائیت یا

نه ؟ باید در جمیع حالات این توجه وجود

داشته باشد وقتی اینطور شد میفهمیم که

دارای چه مقاصد عالی هستیم که باید برای

رسیدن بآن هدف بلند کوشش کنیم باید

خلق جدید شد . تنها کافی نیست که امتیاز

نسبی در میان باشد باید روح جدید ، خوی

جدید ، صفات جدید ، یعنی صفات ملکوتیه

در ما ایجاد شود . اینست که میفرماید :

فوق ملك و ملكوت مشى نمایند "

پس در هر تشکیلی از تشکیلات امریه که

کار میکنیم تمام اموری که به ما رجوع میشود باید

حول این هدف در ورزند که ما فوق ملك و

ملكوت مشى نمائیم ، مقاصد ما ان خیلی عالی

باشد . این است یگانه اسباب نجات و ظفر

پس متوجه شدیم که اهمیت اجرای وظائف

در لجنه های امریه به چه صورت است و شما

عزیزان اکثر معلم کلاسهای درس اخلاق

هستید یعنی مربیان روحانی هستید و

عده ای دیگر که میخواهید از جمله مربیان

قرار گیرید باید سعی فرمائید که اطفال و نو-

جوانان را باین روح تربیت فرمائید که خدمت

را بعنوان اجرا و اثبات جامعیت تعالیم

حضرت بهاء الله در نظر بگیرند و این روح در

قلب فرد فرد احباء از زمان طفولیت جا بگیرد

ملاحظه میفرمائید که وظیفه چقدر سنگین

است و هدف تا چه حد متعالی است .

حضرت ولی عزیز امرالله در توقیعی دیگر

در ص ۷۶ از مجموعه توقیعات مبارک

میفرماید :

" ای امنای حضرت بهاء الله

قد را این مقام را بدانید و مسئولیت

خود را بشناسید و ببینید

در این مقام دقیقه ثی غفلت ،

عالمی خسران است و ذره شی

اهمال مورث حسرت و ندامتی

بی پایان با آثار رجوع نمائید و

تکالیف شایسته را از فحسوی

آیات منزله اش بیابید . "

پس محتاجیم که امریه " اتلسوا آیات

الله فی کل صباح و مساء " را اجرا نمائیم

شب و روز در آثار آلهی تعمق کنیم تا بدانیم

چه وظیفه فی در این الواج و آیات بعهدہ
ما گذاشته شده است . تابعی برسم کسہ
حضرت بہاۃ اللہ فرمودند :

" امروز خاد م امر الہی و مبلغ
آیاتش از اعلی الخلق محسوب "

این مقام وقتی حاصل میشود کہ
اہمیت خدماتی را کہ با رجوع شدہ است
درک کنیم اہمیت تشکیلات امریہ را احساس
نمائیم اما در بارہ هدف مادر کلاسہای
درس اخلاق و تربیت اطفال باید بدانیم
کہ ما ۳۰ سالہ این کلاسہای درس اخلاق باید
مبدل بہ مدارس و مکاتب بہائی شود یعنی
این خدمت را کہ امروز شما انجام میدہید
موقتی است بعداً " در مدارس بہائی انجام
خواہد گرفت .

در توقیعات مبارکہ ص ۳۷۲ حضرت
ولی امر اللہ میفرمایند :

" اطفال بہائی من دون استثنا
میادی قرائت و کتابت را بہا موزند و

بآداب و رسوم و شعائر و احکام
منصوصہ کتاب اللہ مانوس و آشنا

گردند و در علوم و مبادی فنون
عصریہ و اخلاق حمیدہ زکیہ

و آداب و شعائر بہائیکہ چنان
ممتاز سازسیرین گردند کہ عموم -

طوائف از اسلام و زردشتی و
سیحی و کلیعی و طبیعی اطفال

خوبش را بطیب خاطر و رغبت
تمام در آن معاهد عالیہ بہائیکہ

گذارند و بدست مربیان بہائی
سپارند و همچنین اجرا و تنفیذ

احکام منصوصہ کتاب اللہ است "
پس شماعزیزان کہ مربیان اطفالیہ باید

آنرا با احکام الہی آشنا کنید و مانوس نمائید
یعنی ہم بدانند و امر الہی بدانند و ہم
با آن تعالیم انس گیرند بآن حد کہ بفرمودہ
مبارک حضرت عبد البہاۃ صفات الہی در
اطفال ملکہ شود یعنی جز راستی ندانند و
جز مہربانی نشناسند ، مدارس و ہا فصولاً
کلاسہای درس اخلاق باید چنان ادارہ
شوند و عمل نمایند کہ جمیع ملل از جان و دل
بخواہند و آرزو داشته باشند اطفال خود را
در کلاسہای درس اخلاق مابگذارند حتی
طبیعی ہاویں دین ہا ہم بخواہند کہ
اطفال خود را بعد از مابگذارند الحمد للہ
در بسیاری از نقاط ایران در بین خانوادہ
ہای غیر بہائی د او طلبینی داریم کہ بسا
کمال اشتیاق بہ محافل روحانیہ مراجعہ
مینمایند و خواہش میکنند اطفال ایشان
ہمراہ کودکان بہائی در کلاسہای درس
اخلاق شرکت کنند .

و نیز از وظائف شماعزیزان این است کہ
نہ تنها اطفال را بہ صفات الہی و احکام
آشنا و مانوس کنید بلکہ آنها را وادارید بہ
اجرا و تنفیذ این احکام یعنی آنچه را کہ
میخواہید با اطفال بہا موزید سعی کنید در
ایشان تنفیذ شود اطفال مجری آن تعالیم
باشند باین ترتیب است کہ شعا مربیان عزیز
میتوانید وظیفہ مقدسہ خود را ایفا فرمائید
یکی از تعالیم اصلیہ حضرت بہاۃ اللہ
لزوم دین است در اشراق اول میفرماید :

" دین نوری است مبین و حصنی
است متین از برای حفظ و آسایش
اہل عالم چہ کہ خشیۃ اللہ
ناس را بمعروف امر و منکر نہی
نماید " .

دین برای عالم انسانی مانند چراغی است که تاریکی جهالت و تعصبات و فساد اخلاق را برطرف میکند و مانند قلعه شسی است محکم تا افراد انسانی را در داخل خود حفظ کند و آسایش بخشد. حضرت

بهاء الله در کلمات مکتوبه میفرماید

"حبی حصنی من دخل فیہ

نجی و امن"

همانطور که میفرماید:

"من خرج غوی و هلك"

هر کس در این قلعه حب آلهی که دین است وارد شود محفوظ میماند همچنانکه اگر از ظل دین خارج شود گمراه میشود و هلاک میگردد.

بنابراین ما باید باین نکته در تربیت اطفال خود در درس اخلاقی توجه داشته باشیم که اطفالمان دین را تربیت شوند و بدانند که با تمسک به دین محفوظ میمانند هیچ قوه شی بقدر خشیه الله نمیتوانند انسان را عوض کند و تقلیب نماید یعنی قلب ماهیت نفوس نماید زیرا تعلیم و تحصیل در مدارس عمومی با اطفال خشیه الله نمیدهد تربیت روحانی نمیکند بعضی از آفات اخلاقی اجتماع که بوسیله رادیوها، سینماها، تلویزیون ها ترویج میشود خطر بزرگی برای اطفال ما هستند باید تفهیم کرد که ایسن پروگرام ها را عوض کنند متاسفانه حتی علمای اجتماع هم نتوانسته اند با وجود تکرارهای مؤکد این فیلم سازان و سینما داران پول پرست را از پول پرستی بطرف انسان دوستی برگردانند آنها سعی دارند فیلم هارا طوری ترتیب دهند و آماده کنند که جالب پول باشند نه اینکه محیط را بطرف خوبی

بسیار هد چقد راز مفاسد و معاویب با یسن وسائل تعمیم داده میشود چقد راز مردم که از طریق تماشای این فیلمها عملاً روش گانگستری را فرا گرفته و میگیرند و اجسرا مینمایند. اگر خشیه الله نباشد روز بروز آسایش بشر بیشتر بخطر میافتد.

در کلمات فردوسیه میفرماید:

"براستی میگویم حفظ مبین

و حصن متین از برای عموم اهل

عالم خشیه الله بوده آنست

سبب اکبر از برای حفظ بشر و

علت کبری از برای صیانت وری"

و نیز در کلمات فردوسیه میفرماید:

"سستی ارکان دین سبب

قوت جهال و جرات و جسارت -

شده براستی میگویم آنچه از

مقام بلند دین کاست بر غفلت

اشارا افزود و نتیجه بالا خیره

هرج و مرج است."

پس هر چه پایه دین سست شود و چنانچه انذار فرموده اند وجه عالم به لامذهبی متوجه گردد و هر قدر اساس دین ضعیف گردد و فلسفه های مادی در رشته های تربیتی و روانشناسی و اجتماعی قوت بگیرد نتیجه اش سستی ارکان ایمان و آلا زیساد شدن جرات و جسارت جهال و بالا خیره هرج و مرج اجتماع است. حال باید بدانیم منظور ما از دین چیست؟

در اشراق سوم میفرماید:

"اشراق سوّم اجرای حدود

است چه که سبب اوّل است

از برای حیات عالم."

یعنی تا وقتیکه احکام آلهی اجرا

نشود آنرا دین نمیتوان گفت اگر اجرای حدود و احکام نشود یعنی زردشتی تعالیم حضرت زردشت را . مسیحی او امر حضرت عیسی را و مسلمان احکام حضرت محمد را و یسائی تعالیم حضرت بهاء الله را عمل نکنند نمیتوان چنین اشخاصی را متدین دانست بلکه فقط منسوب به آن نفوس مقدسه اند بدون آنکه دین در ایشانند . زیرا حیات جهان به اجرای تعالیم منوط است آنچه بهمین اراده شفا میبخشد نسخه پزشک نیست . بلکه سبب شفا بکاربردن علاج و دوائی است که پزشک در آناتجویز فرموده بهمین ترتیب تنها اعتقاد و ایمان به تعالیم کفایت نمیکند باید آن اوامر بموقع اجرا عمل درآید تا تاثیر نماید .

همچنین میفرماید :

" خیمه نظم عالم بد و ستون قائم و برپا مجازات و مکافات "

این از مواردی است که با فرمول ها و قوانین روانشناسی مادی مغایر است زیرا بعضی علمای روانشناسی فرد را بعزت عقده های روانی مستوجب مجازات و عقوبت نمیدانند درست مثل این است که بگویند گرگی ها راست پاسگی ها راست و اگر مردم را بگزند و مبتلا کنند تقصیری ندارد علت هاری میکرب آن است که سبب مرگ مردم میشود باید سگ و گرگ ها را بکشد و کسی ترحم بر بلنگ تیز ندان ستمکاری بود بسر گوسفندان .

هر کس در هر مرتبه و مقام مرتکب جرمی میشود مستوجب عقاب است ولی حضرت بهاء الله راه نشان دادند چه کنیم تا عقده های روانی پیدا نشود انشاء الله اگر

فرصتی بود با هم در این باره صحبت میکنیم که آن راه کدام است که حضرت بهاء الله ارائه فرمودند و تعلیم داده اند که عقده های روانی ایجاد نشود و ایستادن گرفتاریهای اجتماعی امروز تخفیف حاصل کند .

باری حال ببینیم دین در عالم چه میکند ؟

در لوح اشراقات حضرت بهاء الله میفرماید :

" مسبب اعظم و علت کبری از برای

ظهور و اشراق نیر اتحاد دین

الهی و شریعه ربانی بوده . "

پس هدف اصلی دینت ایجاد اتحاد و وحدت است چنانچه در لوحی فرمودند (مضمون بیان مبارک) چاره نئی برای رفع این آلام مستولیه بر هیکل انسانی نیست مگر اتحاد اقوام در امری از امور و یا مذہبی از مذاهب پس یکی از اعظم وسائل تاسیس اتحاد دین است تا آنکه میفرماید :

" و نمو عالم و تربیت امم و اطمینان

عباد و راحت من فی البلاد از اصول

واحکام الهی اوست سبب اعظم

از برای این عطیه کبری کس

زندگی بخشد و حیات باقیه

عطا فرماید و نعمت سرمد به

مبذول دارد و وسای ارض

مخصوص امنای بیت عدل الهی

در صیانت این مقام و علو و حفظ

آن جهد بلیغ مبذول دارند . "

روسای عالم و سلاطین و امنای

بیت العدل را بر حفظ و صیانت مقام رفیع

دین مامور فرموده اند تا سبب نمو عالم و

تربیت و راحت من فی البلاد شوند . مادر کلاسهای درس اخلاق خود مان علاوه بر اینکه اصول و مبانی دین را در قلوب اطفال مستحکم میکنیم در تربیت آداب نیز میکوشیم در مکاتیب اول ص ۶۰۶ میفرماید :

" اول تربیت آداب و تربیت به اخلاق و تعدیل صفات و تشویق بر اکتساب کمالات و تحریر بر تمسک بدین الله و ثبوت بر شریعه الله و اطاعت و انقیاد تام بحکومت عادل و صداقت و امانت بر سر سلطنت حاضر و خیر خواهی عموم اهل عالم و مهربانی با کل امم و تعلم فنون مفیده و السن اجنبیه و حسن سلوک و مداومت ادعیه خیریه در حق ملوک و مملوک و اجتناب از قرائت کتب طوائف مادیه امم طبیعیه و از حکایات و روایات هشقیه و تالیفات عرامیه . خلاصه جمیع دروس محصور در اکتساب کمالات انسانیه این تعالیم تربیت مکتبهاست که مختصر مرقوم میگردد .

پس آنچه را که شما مریبات عزیز باید در کلاسهای اخلاق بفرمائید این است ما با اطفال تعلیم میدهیم که نسبت به حکومت مطیع باشند ابداً . در امور سیاسیه مد اخله نکنند کلامی برخلاف رای روسای ظاهره مملکت نگویند در حق سلاطین دعا کنند میفرماید :

" ادعیه خیریه در حق ملوک و ملوک "

اینهارا با اطفال تعلیم میدهیم همچنین بخصوص اطفال را از خواندن کتابهای طبیعیه و از حکایات عشقی منع میکنیم تا چه رسد به دیدن و تماشای آنها اما مقصد ما از تاسیس اخلاق که شما معلمین دروس اخلاق هستید چیست ؟

در مکاتیب جلد اول ص ۴۰۴ میفرماید " حال باید احبای الهی در تاسیس بنیان عزت ابدی بکوشند یعنی در بین خلق با اخلاق حق محشور گردند "

حضرت عبدالبها همواره اراده فرموده اند که ما از جهان محدود به جهان نامحدود وارد شویم دعا میکنیم که خدا یا ما را از عالم محدود نجات ده و بجهان نامحدود خویش دلالت کن حضرت بهاء الله میفرماید :

" معرفت انسان به نفس خود " یعنی تشخیص بدهد که علوش در چیست و دنوش در چه ؟ عزتش در چیست و دلش در چه ؟ عزت ابدی عزت انسان است نه عزت موقت و فانی آنچه در این عالم آنرا مردم عزت دانسته اند فانی است و موقت است حق میخواهد ما را بعزت ابدی



و باقی دلالت فرماید که میفرماید :

" یعنی در بین خلق با اخلاق
حق محشور گردند سلیم باشند
و حلیم صادق باشند و امین خاضع
باشند و خاشع خیر خواه گردند
و مهربان اطاعت حکومت نمایند و
حسن الفت با جمیع امت "

اینهاست عزت ابدی و اینهاست
آنچه که باید در اطفال تاسیس بفرمائید
هدف شما مریبان محترم از تاسیس و تشکیل
کلاسهای دروس اخلاق تاسیس چنین
اخلاقی است در اطفال نه اینکه قناعت
شود به تعلیم مقداری محفوظات به آنان
تا اینکه میفرماید :

" اگر چنانچه کسی طریقی
انصاف نیوید و ظلم و اعتساف
نماید نباید اعتنا نمود بل بمقابل
جفا و فاکرد "

البته خواهید فرمود این خیلی مشکل
است البته مشکل است اگر مشکل نبود اجسر
نداشت . حضرت عبدالبها فرمودند احبا
باید چنان ملکوتی باشند که به ظالم مسز
مظلومیت را بچشنا نند (مضموم بیان مبارک)
این یکی مغایر آن اصلی است که در اجتماع
معمولی بآن حکم میکند . میگویند اگر در
مقابل ظالم ساکت ماندی او جسور میشود
تعلیم الهی این است که در مقابل جفا و فسا
کن حضرت عیسی هم همینطور امر کرد اصل
تربیت مقابله بالعکس است بتلافی نهش
شهد و نوش باید داد از پت را بر عا پست
مقاومت نمود . البته اینها اصولی است که
فرد باید رعایت کند اما مسلم است که هئیت
حاکمه باید قصاص کند این جد از موضوع

است فرمودند :

" خیمه نظم عالم بد و ستون قائم
و برپا مجازات و مکافات "

این مربوط به هئیت حاکمه است و لسی
افراد باید همیشه عفو کنند و در مقابل از پت
رعایت مجری دارند و بالعکس معامله کنند
حتی این عمل برعکس راهم نباید بمنظور
شرمنده کردن طرف خطا کار و متجاوزا جبرا
نمود استغفرالله بلکه باید نوعی عمل کنیم
که آن شخص متجاوز متذکر و متنبه شود نه
شرمنده هرگز نباید شرمنده گی نفسی را بس
پسندیم .

بیان دیگری است در مکاتیب جلد
اول ص ۴۰۴ که میفرماید :
" باید با سباب بصیرت و دانائی
تشبث نمود "

نه با سباب نادانی شخصی که بما
دشنام داد شخصی که بما ظلم کرد او نادانی
کرده بد کرده اگر ما هم بد کنیم درست نیست
ما باید با سباب بصیرت و دانائی تشبث کنیم
نه آنطور که دیگران بدی کردند . ما باید
تعلیم اخلاق در هیم تاسیس اخلاق کنیم
یعنی روش صحیح را نشان بد هیم تا اینکه
میفرماید :

" . . . و روشنی بآفاق داد تا
در دستان انسانی تخلق به
اخلاق روحانی نمایند : "

این تعلیم حضرت عبدالبهاست ما
نباید متابعت نفس و هوای کنیم نفس انسانی
کینه توز است انتقام جو است اگر کسی کلامی
ناروا گفته باشد طرف میخواهد سراور از تن
جد اکند این متابعت نفس است انبیای
آلهی معلمین اخلاق اند آنها میخوانند

ما را از اسارت نفس نجات بخشند .

در مکاتیب جلد اول ص ۵۰ . میفرماید
" لہذا باید مکتب اطفال بنہایت
منتظم شود تا در صغر
سن در حقیقت اطفال تاسیس
آہی شود ."

پس منظور ما از تاسیس این مکاتب اطفال
یعنی کلاسهای درس اخلاق کہ در ایام
این است کہ در حقیقت اطفال در قلب
اطفال ، در روح اطفال ، تاسیس آہی
شود میفرماید :

" و بنیان رحمانی بنیاد گردد
این مسئلہ تعلیم و تہذیب و
تعدیل و تشویق و تحریر ص را
بسیار مهم شمرید ."

میفرمایند تعدیل یعنی اخلاق تنہد
و خشن کود کہ بملاہمت و مہربانی مبدل
گردد بعد در لوح میفرمایند :

" کہ از اس اساس آہی است کہ
بلکہ انشاء اللہ از بدستان آہی
اطفال نورانی بہ اشرف کمالات
انسانی مبعوث گردند و سبب
نورانیت ایران بلکہ عموم امکان
شوند ."

بطور خلاصہ ما در آخر سال نباید نگاہ
کنیم کہ اطفال چند صفحہ درس خواندہ اند
بلکہ باید ملاحظہ کنیم بہ چند صفت از
صفات بہائی متصف شدہ اند و چند تعلیم
از تعالیم آہیہ عامل گشتہ اند نکاتی کہ ہر
معلم باید بہ معلم سال بعد در بارہ ہر
کودک یاد داشت بدہد این مسائل است
تا اہد اند کہ در سال جدید رچہ قسمتی
باید بہتر با این کودک کار کند . شما

معلمین درس اخلاق اطباء آہی ہستید
آنچہ را کہ در جامعہ خود از افراد بہائی
انتظار دارید بہ حصول زحمات شما است
تا چہ اندازہ شما مہربان در تاسیس اخلاق
در کودکان موفق شوید همانقدر میتوانیم از
افراد جامعہ بہرہ برداری کنیم اگر امروزہ
شکوہ و شکایت ونالہ بی داریم کہ چرا
بعضی افراد بہ دستورات آہی کاملاً
عامل نیستند چرا بہ مہاجرت نمیروند چرا
تبلیغ نمیکنند چرا احیاء بہائی ندارند
قصورت تمام از طرف افراد نیست قصور در تربیت
است کہ کامل نبودہ تاسیس اخلاق نشدہ
است لہذا وظیفہ شما روشن شد کہ تا چہ
حد خطیرو سنگین است .

بالاخرہ در همان لوح میفرماید :
" تعلیم و تہذیب بعد از بلوغ
بسیار دشوار شود ."

تا کودکی ہستند میتوان اخلاق را
اصلاح کرد اما وقتی بزرگ شدند میفرماید :
" تجربہ شدہ است کہ نہایت
سعی و کوشش را مینمایند تا خلقی
از اخلاق نفسی را تبدیل کنند
نمی شود ."

اما شما عزیزان بہ تنہائی سرسر
اخلاق نیستید نباید ہمہ چیز را از شما انتظار
داشت بلکہ حضرت عبدالبہادر رلوحی
(ص ۷۰) در مکاتیب جلد اول میفرماید :
" ما در اول مہربی است و موسس
اخلاق و آداب فرزند ."

بنابراین شما مہربان باید با ما دران
تماس داشته باشید با آنها مشورت کنید
بسیاری از صفات ہست کہ شما میکوشید در
اطفال ایجاد و تاسیس کنید اما خدا ی نکرده

در خانه معکوس عمل میشود شما میگوئید

" گفتار درشت بجای شمشیر

دیده میشود و نرم آن بجای شیر

همان طفل معصوم وقتی بخانه میرود

از مادر کلام درشت میشنود تازه مورد اعتراض

هم قرار میگیرد که همینطور معلم بتویاند داده

یعنی معلم را مقصر جلوه میدهد همه

زحمت های شما در میروید یا شما تعلیم

میدهد که حضرت بهاء الله فرموده :

" گمان از برای زکر خیر است آنرا

بگفتار زشت مهلا نید "

یعنی از دهان باید کلمات خوب

بیرون آید اما وقتی بخانه میرود اگر ببینند

بین پدر و مادر کلمات زشتی رد و بدل

میشود آنوقت زحمات شما تنها کافی هست

که خوشحال و امیدوار شوید که کلاس درس

اخلاق شما منظم است و نمونه هائی از کلاس

درس اخلاق تشکیل داده اید با تشکیل ده

کلاس نمونه هم نمیتوانید آنطور که آرزوی-

شما است موثر شود بدون آنکه توجه داشته

باشید که معلم اول مادرانند که بایست

تاسیس اخلاق کنند اینست که توجه باین

مسئله مهم است که اخلاق در خانواده هم

تاسیس شود در یروز صحبت کردیم که بایست

تربیت عمومی حاصل شود در یکسری از

کنفرانسهای که در خارج داده شد عرض

شد اگر شما سعی کنید که خانواده ها تحصیل

کرده باشند مدارس هم نمونه باشند باز کافی

نیست باید جامعه هم منزّه باشد زیرا مانند

آنست که آبی در کمال پاکی داشته باشید

لیوانی هم تمیز درست شما باشد و لسی آب

از این مخزن به این لیوان از لوله فی آلوده

بباید مثلاً ارای کولی با سبیل باشد آب سا

ممكن است در این لیوان آب تمیز بیا بیسد

محال است با ایشان عرض شد استادان محترم

و هالیه قدر شما به فرض خانواده های خوب و

مدرسه های خوب تشکیل دادید این کوچه

و اجتماع را چه خواهید کرد که مجاری هستند

که طفل باید از آن عبور کند و بعد رسه بیا بیسد

شما باید فساد اجتماع را چاره کنید و این تنها

با تربیت الهی و در ظل دیانت امکان پذیر

خواهد بود این است که حضرت بهاء الله

خطاب به بیت العدل اعظم میفرماید :

" بسیاری از امور است که اگر اعتنا

نشود ضایع و باطل خواهد شد

چه بسیار از اطفال که در ارض بی

اب و ام مشاهده میشوند اگر

توجهی در تعلیم و اکتساب ایشان

نشود بی ثمر خواهند ماند

و نفس بی ثمر موتش ارجح از حیات

او بوده "

بنابراین باید تربیت عمومی تاسیس

نمود حضرت عبدالبهاء (ص ۴۶۹) از

مکاتیب جلد اول) میفرماید :

" اطفال خویش را با آداب الهی

در کمال همت تربیت نمایند "

یعنی نهایت کوشش کنید در اطفال

آداب الهی تاسیس شود آیا آداب الهی

چیست؟ مثلاً یکی همین مسئله کسه

بعضی فکر میکنیم اگر به شخص متجاوز و متعصب

محبت کنیم و رعایت نعائیم او متجاوز تر میشود

این مفهوم ذهنی ما است ما باید اول این

نوع تفکر را از ذهن خود دور کنیم میزان ما

تعالیم الهی باشد حضرت عبدالبهاء در

فراصین تبلیغی میفرماید :

" باید این ثواب قدیم را بگلی

بفکنند و قصبه جدیدی در بر
کنند *

یعنی آنچه را که عرف و رسم خارج
از بهائیت است و در افکار بگزان است از
ذهن خود بشوئیم تعالیم الهی را در ذهن
خود وارد کنیم تا اطفال ما هم تربیت
شوند. در مکاتیب جلد سوم ص ۶۳ میفرماید
اما اطفال از پنجسالگی باید
در تحت تربیت داخل شوند
یعنی روزها در محلی که مرتبان
هستند محافظه شوند و ادب
آموزند*.

من متاسفم که شما اینقدر در زحماتید
و با چنین مشکلی مواجهید که بجای آنکه
اطفال را در تمام روز در اختیار داشته باشید
تا ادب بیاموزند میخواهید اطفال را که
فقط در هفته یکساعت پیش شما هستند
تعلیمی بدید که کار هر روزش ساعت را
انجام بدهد علی الخصوص اگر والدین
و محیط هم با شما همکاری نکنند و خاطر
درس جغرافیا و ریاضی و پاره هابیهانه
دیگر والدین او را در خانه نگهدارند و بیجا
برای شرکت در یک مهمانی گاهی طفل را
از حضور همان یکساعت در اخلاق هم
محروم نمایند در لوجی میفرماید :

" این اطفال را باید امتهات
از بدایت به تربیت الهیه
تربیت نمایند یعنی همواره ذکر
حق کنند از بزرگواری حق سخن
رانند و القای خشیه الله نمایند
و در نهایت لطافت و نظافت
و مهربانی طفل را پرورش دهند
تا آنکه هر کودکی از بد و حیثیات

نسیم محبه الله را استنشاق
نماید و از راحه هدایت الله
با هتزاز آید این بدایت تاسیس
تربیت است و اساس کلی و چون
طفل بسن تمیز رسد او را در
دستان الهی داخل نمایند که
ابتدا در آن ترتیل آیات رحمانی
میشود و عقاید دینیه تعلیم میگردد*
یعنی بعد از این مقدمات که در خانه
شروع شد که دائما " ذکر حق در آن خانه
میشود القای خشیه الله بشود در لطافت
و نظافت روحی اوسعی شود آنوقت او را
میاورند در مدرسه بهائی پیش شما وقتی به
درس اخلاق آورند شما باید با آنها از ترتیل
آیات الهی شروع نمائید*.

بعد میفرماید :

" در این مکتب طفل باید قرائت
و کتابت تحصیل کند و همچنین
بعضی از مبای علوم که برای
صیان ممکن التحصیل است
و چون در این مبای مهارت
حاصل کند به تحصیل مبای
علوم پردازند و چون مبای علوم
را تمام کنند هر کس میتواند و هوس
نماید فنون متعدده در مکاتب
عالیه تحصیل نماید ولی عموم
به تحصیل فنون عالیه و علوم
سامیه نتوانند مشغول گردند
باید اطفال را بعد بمرتب
صنایع فرستاد تا تحصیل صنایع
نیز نمایند و چون در صنعتی از
صنایع مهارت حاصل کنند
آنوقت ملاحظه نماید که میل

ورغبت طفل درجه چیزاست* .
 یکی از گرفتاریهای مادران کسدر
 انجام نقشه های تبلیغی با آن مواجهیم
 این است که بین احبانهوس صنعتگرنداریم
 یا لا اقل کم داریم بسیارقلیلند آن پدران
 و مادرانی که اطفال را به فراگرفتن صنعت
 تشویق میکنند . نتوانسته ایم پدران و مادران
 را متوجه سازیم که حضرت بهاء الله در
 تعالیم خود تاکید فرموده اند که هرکس
 باید صنعتی فراگیرد حال شما مربیان عزیز
 باید در ضمن دروس اخلاق در ذهن اطفال
 جا دهید که صنعت مقدس است میفرمایند :
 " اهل صنایع را مقام عظیم است"
 طوری بفرمائید که اطفال ذوق صنعتی
 پیدا کنند بعد البته ملاحظه خواهد شد
 که اطفال از بین صنایع مختلفه بچشم
 صنعتی بیشتر ذوق دارد .
 ونیز در کلاسهای درس اخلاق حتی
 رحم به حیوان را هم باید یاد داد .
 میفرمایند :

" اطفال را از صغیر سن نوعی
 تربیت نمائید که بی نهایت به
 حیوان رؤف و مهربان باشد اگر
 حیوانی مریض است در علاج
 او کوشد اگر گرسنه است اطعام
 نماید اگر تشنه است سیراب کند
 اگر خسته است در راحتش بکوشند "

یعنی اگر طفل یاد گرفت که به حیوان
 مریض باید محبت کرد و گربه مریض را از کوچک
 برداشت و بخانه آورد تا مواظبت کند او را
 سرزنش نکنند که چرا این گربه کثیف را با خود
 آورده بلکه تشویق کنند و گربه را بسم
 دام پزشکی اگر لازم است نشان دهند تا

طفل از این عمل خوب معنون شود و بداند
 کار خوبی کرده البته دست طفل را هم
 میتوانند تمیز کنند و ضد عفونی نمایند .

بنابراین نه تنها باید به اطفال خود
 رحم و مروت و شفقت و اعانت و کمک و معاضدت
 با اطفال دیگر را تعلیم دهیم بلکه آنها را
 باید نسبت به حیوانات هم مهربان کنیم
 " تا ممکن سرمایه مکتوبید چه

جای انسان "

را عملاً با و یاد دهیم و به زبانی تنها
 قناعت نشود زیرا بعضی اطفال تصور
 کرده اند که مسائلی که در کلاسهای
 درس اخلاق تعلیم میشود اینها اخلاق
 درس اخلاق است نه اخلاق در خانواده
 زیرا می بینند گاهی آنچه را که در درس
 اخلاق می شنوند با آنچه در خانه می بینند
 فرق دارد و تفاوت کلی در میان است
 آنوقت گمان میکنند که یک بهائی داریم
 در کلاس درس اخلاق و یک نوع بهائی داریم
 در خانه .

امید وارم شما مربیان محترم معلمین
 درس اخلاق باشید بطوریکه اخلاقی تاسیس
 کنید که به خانه ها هم سرایت کند و اخلاق
 درس اخلاق و اخلاق خانواده ها یکی شود .
 انشاء الله موفق میشوید .



تربیت برای چه؟

نوشته: دارل د. لکاک

DARRELL D. LACOCK

ترجمه: شمیسه نیکزاد (ضغام)

فلسفه تربیتی جامعی حتی فهرست وار مورد بحث قرارگیرد. بلکه قصد آنستکه برخی از نظریات کلی که به روشن شدن ماهیت و منظور تربیت کمک میکنند مورد تجزیه و تحلیل قرارگیرد. از اینرو پاسخی سه جانبه به سؤال "تربیت برای چه؟" داده میشود

- ۱- برای آزادی
- ۲- برای فردیت
- ۳- برای خدمت

گرچه این اهداف تازگی ندارند ولی امید میرود که با توضیحات این مقاله نما و منظر فلسفی مناسبی در مورد تربیت بدست آید.

۱- آزادی

استفاده و سوء استفاده وسیع از این مفهوم بآن حالتی تغییر پذیر داده است قبول آزادی بعنوان یکی از اهداف تربیت بچگونگی تعبیر ما از این لغت بستگی دارد. برای رسیدن بمقصد لازم است فرق بین

در این مرحله از تاریخ نظریات تربیتی انتظار پاسخی روشن برای سؤال بالا چندان معقول نیست گرچه بیشتر فلاسفه تعلیم و تربیت هم این موضوع را تشخیص میدهند ولی معتقدند که تجدید نظر گاه و بیگاه در ارزشها و نظام آموزش و پرورش جزء وظایف عالییه آنان در همه ادوار است. فرض مقدماتی ما این است که معلمین و مسئولین مدارس نه تنها باید در حرفه خویش با تجربه (یا حداقل شایسته) باشند بلکه باید در مورد اهداف و ورتی هم که دست یابی به آنها از طریق تربیت امکان پذیر است کاملاً روشن باشند. بعلاوه چون نمیتوان اهداف و خطمشی مدارس را از ارزشهای حاکم بر جامعه جدا کرد لذا باید همه افراد اعم از مربی و غیرمربی در این غایاتی که در امر تربیت هر نسل باید به آنها ناقل شوند به تعمق بپردازند. در این مقاله مقصد آن نیست که

دوم مفهوم "مثبت" و "منفی" آزادی را -
تشخیصی دهیم که اولی از اهداف اساسی
تربیت و در مقایسه با آن دومی يك شرط
لازم است.

بطور کلی مراد ما از آزادی مثبت قدرت
مقابله موثر و خلاق و اوضاع زندگی انسان است
و مفهوم منفی آن به "آزادی از قیود خارجی"
اشاره دارد. چون این دو مفهوم آزادی در
تجارب آموزشی بنا میروند و با آنکه باید مرز
آزادی مثبت از بی بند و باری و بی هدفی
تفکیک شود ولی مفهوم آزادی از قیود تاحدی
در آن مستتر است همچنین بطوریکه توضیح
خواهیم داد انضباط و آزادی مثبت در امر
آموزش. مغایریکدی یگرنیستند بلکه مکمل یکدیگرند
آزادی مثبت در واقع باروال متد اول
که اغلب به غلط انضباط خوانده
میشود، تمایز دارد.

این جنبه آزادی در مقاله "آهنگ
تربیت" از آلفرد نورث وایتهد Alfred North
Whitehead تشریح شده است که بر
اساس آن آموزش سه مرحله ادواری: آزادی
انضباط و آزادی را طی میکند. (۱) وایتهد
این مراحل را الف - تخیل - ب - دقت
ج - تعمیم است. در اینجا نمیتوان تجزیه
و تحلیل مشروحی از این مراحل نمود. ولی
تشریح اختلاف میان مفهوم آزادی در مراحل
(الف) و (ج) حائز اهمیت است. در مرحله
تخیل سعی میشود با تشویق و جایزه علاقه
دانش آموز به تجسس و مطالعات آزاد در
زمینه های گوناگون تحریک شود ولی از آنجا
که علاقه واقعی نمیتواند اجباراً بوجود آید

آنچه آزادی منفی نامیده ایم در این مرحله
حکماً فرماست برعکس آزادی در مرحله تعمیم
را آزادی مثبت میدانیم

زیرا معرف توانائی ربط دادن آموخته ها
و مفاهیم با عالم واقع و نیای خارج و
مقابله سازنده با وضعیت های مشکل و
مجهولات یادگیری است.

انضباط مرحله دقت در واقع حلقه
اتصال بین آزادی مثبت و منفی است. به
عبارت بهتر انضباط با تخیل مرحله اول
تقویت میشود و نیاز به عوامل خارجی (از قبیل
تنبيه، جایزه یا رتبه در کلاس) را برای برانگیختن
محصل بفرآگیری مثلاً در ستور زبان یا تاریخ
بحد اقل میرساند. رابطه بین انضباط (یا
مرحله دقت) و آزادی مثبت نیز بهمین
اندازه اهمیت دارد. تنها با درک عمیق
اصول يك مبحث است که دانش آموزی میتواند
به تعمیم موفقیت آمیز برسد. از اینرو انضباط
بیش از آنکه اجباری از جانب معلم یا والدین
باشد يك عامل درونی لازم برای موضوع
میشود. این مفهوم از انضباط مکمل آزادی
مثبت است نه مابین آن.

جان دیوئی John Dewey یکی
دیگر از فلاسفه قرن بیستم است که عقیده
دارد آزادی مثبت یکی از اهداف اساسی
تربیت است. بعقیده او آزادی "بیشتر يك
حالت ذهنی است نه يك سلسله حرکات ظاهراً
غیر اجباری". او در توضیح این عقیده میگوید:
آزادی بالاخص یعنی نقش تفکر - که امری
شخصی است در یادگیری یعنی ابتکار یعنی
استقلال شخصی در مشاهده، یعنی تدبیر

۱- ر. ک. به Whitehead A.N. "The Aims of Education" (chapters 2&3)

عاقله ، یعنی مال اندیشی ، یعنی زیرکسی
 شخص در تطبیق خود با عواقب امور (۱) .
 گرچه دیوئی به ارزش عملی آنچه ما
 آزادی منفی مینامیم واقف است ولی معتقد
 است آزادی مثبت (یا باصلاح او آزادی عقل
 تنها آزادی است . . . که اهمیت پایدار
 دارد .

تذکرات و ایتهد و دیوئی درباره
 ارزش و اهمیت آزادی بمریجان دونسئل
 گذشته هنوز هم قابل توجه هستند . مثلاً
 باد نظر گرفتن گسترش اخیر دامنــــه
 کشمکشها برای احقاق حقوق مدنی و
 مبارزه با فقر شاید اهمیت آزادی مثبت
 بیش از پیش مفهوم گردد . اینکه همه افراد
 در رستوران ، اتوبوس ، یا هنگام رای دادن و
 نظایر آن تحت فشار تبعیض نباشند هر چند
 لازم است ولی کافی نیست . آنچه بیشتر
 مورد نیاز است فرصت یافتن بخصوص از
 طریق آموزش و پرورش متداول برای
 تربیت استعداد هائیکست که شخص را جهت
 مقابله موثر با مشکلات روز افزون فرهنگ
 شهری و صنعتی آزاد میسازد .

اگر مساله فراغت را بخصوص از دیدگاه
 ارسطویی مورد بررسی قرار دهیم کلیدی
 برای درک مفهوم آزادی مثبت بدست
 آورده ایم . ارسطو فراغت را نه تنها از کار
 (یا اشتغال) بلکه از سرگرمی صرف هم
 جدا میکند (۲) این تفکیک مخصوصاً
 وقتی متوسط ساعات کار هفتگی کم میشود
 صحیح تر بنظر میرسد . گذراندن تمام یا

بیشتر ساعات بیکاری به استراحت بهبوده
 برخورداری از یک آزادی منفی محض است
 آزادی از قید حضور محلی در راس ساعت
 معین . این یعنی سرگرم شدن کسه
 نهایتش گذران وقت بنحو خوش آیند است
 برعکس فراغت یعنی استفاده از ساعات
 بیکاری در فعالیتهائی که استعداد های
 شخص را پرورش میدهد و یا او را در بهبود
 اجتماعش سهیم میسازد . این مفهوم
 فراغت با یکی دیگر از اهداف تربیت یعنی
 خدمت که جداگانه مورد بحث قرار خواهد
 گرفت ارتباط دارد . فعلاً " باین پیشنهاد
 اکتفا میکنیم که مدارس باین مفهوم فراغت
 بانظر موافق بنگرند چه در این صورت تربیت
 انسان بعنوان یک واحد کل را موجه جلوه
 میدهد و هر کس تنها برای شغل و کار خاص
 آموزش نمیبیند (قسمت دوم این مقاله
 درباره فردیت را ملاحظه کنید) پس
 استفاده سازنده از فراغت بمنزله مسك
 الختام این مرحله و آزادی مثبت کسه
 خود از اهداف تربیت است در خدمت آن
 میاشد .

۲ = فردیت

بین اهداف آزادی و فردیت ارتباطی
 نزدیک وجود دارد میتوان گفت که آزادی
 اعم از مثبت و منفی وقتی ارزش دارد کسه
 مقدمه ای برای تشخیص فردی باشد بدون
 آزادی دسترسی به تفرد و تشخیص اصیل

۱- ر. ک. ————— Dewey J. "Experience & Education" (page 6I)

۲- ر. ک. به "سیاست" ارسطو کتاب هفتم بخشهای ۱۵۹۱

و حقیقی ممکن نیست.

فردیت هم مانند آزادی مفهوم ساده و روشنی ندارد. شاید بهترین تعبیر این مفهوم تحرک و عدم محدودیت (در قبال سکون و محدودیت) باشد. اینجا منظور نفس یا فردیت است که بطور مداوم در حال ترقی و در زمینه های اجتماعی بصورت پیچیده ای متعبد است. چنین نفسی را ممکن است نفس مبهم نامید زیرا با تمام تعاریف کامل و کلی مغایر است و هرگز بالفعل تحقق نمیدهد.

فیلسوف انگلیسی برنارد بوزانکت Bernard Bosanquet در صحبت از فرد شهروندی و روشنی میگوید او "یک فرض معلوم نیست بلکه یک مسأله است"

مقصودش اینست که هرگز نمیتوان ماهیت نفس را با توجه به پیچیدگیهای وجود انسانی در نظر اول و با معیارهای کمی صحیحاً ارزیابی کرد. عناصر این دید و بینش در باب خویشتن را میتوان در آثار افلاطون و ارسطو پیدا کرد. اینها برای برخی از فلاسفه جدید - و از جمله متفکران گوناگون، چون بوزانکه و پوپر و مارتین هایدگر - یک زمینه استوار فکری و نظری است. ظاهراً این مفهوم در نظریات تربیتی بصورت اجتناب از افراط و تفریط در فردگرائی و جمعگرائی است که اولی طبیعت اجتماعی فرد را جدا قائل میسازد و دومی عوامل ذهنی پیشرفت اجتماعی را تقلیل میدهد.

فردیت به مفهومی که در این مقاله بکار برده شده است در همین حال که بیگانگی و مبهمتانی هر شخص تاکید دارد ولی

مقدم بر آن بزرگ زمینه اجتماعی مبتنی است مهم اینست که این بیگانگی نه تنها از لحاظ شخصی بلکه بعنوان لازمه خلاقیت در مسائل اجتماعی ارج گذاشته شود. در زمانیکه همه چیزها متحدالشکل میشوند و دیوانسالاری در موسسات آموزشی (وکل جامعه) توسعه مییابد ترویج این نوع تشخیص بیش از پیش ضروری بنظر میرسد باید راهنمایی نیل A.S. Hill را در تاسیس مدرسه سامرهیل جدی تلقی کرد. کسه میگوید "مدرسه را باید با کودکان سازگار نمود بجای اینکه کودکان را با مدرسه سازگار کنند."

مشکل اینجا است که چگونه چنین فردیتی را در موسسات آموزشی پرورش دهیم کافی نیست که فقط بگذاریم شاگردان هر کاری میخواهند بکنند چنین روشی در واقع بر پایه های لرزان آزادی منفی استوار است. ابتدا باید تصویری از شخصیت بدست آوریم و اینکار مستلزم تفکیک دقیق و علمی خود "واقعی" و "ظاهری" است که نگذار آنچه شخص "واقعی" هست یا میخواهد باشد سرسری ارزیابی شود مثلاً ما باید مهم ترین خواسته های فعلی خود را با مقاصد گذشته و اهداف و برنامه های آینده (درازمدت) تطبیق دهیم و در عین حال انتظارات و توقعات بجای اطرافیان خویش را نیز در نظر داشته باشیم.

مسئله این تفاوت خود "واقعی" و خود "ظاهری" باید با احتیاط مورد استفاده قرار گیرد. زیرا یکیست که حقیقتاً

بتواند خود "واقعی" را بشناسد؟ من خود پیش از همه اقرار دارم که بعنوان چنین تشخیص احتمال دارد معیارها و قضاوت‌های جابجانه میان آید. ولی علیرغم احتمال امکان چنین سوء استفاده‌ای برای اجتناب از فردگرایی افراطی از یکسو و داشتن اجتماع بی هویت و بی روح از سوی دیگر برای فهم این خود دوگانه ضروری است.

عقیده ارسطویی "تحقق نفس" نزدیک به چیزی است که ما اصطلاحاً "آنرا فردیت نامیدیم. مورد نظر ارسطو فردی است که با قابلیت‌های درونی خود (که بعضاً همیشه آشکار نیستند) مشخص میشود. فردی که خیرش از خیر اجتماع است و ما "تمام بشریت جدا نیست. بنابراین یکی از اهداف اصلی تربیت ظاهر ساختن بالفعل فردیت و استعداد‌های مکتوب و ایجاد میل بخودشناسی در دانش آموزان به بیشترین حد ممکن است، یعنی پرورش کسانی که بمفهوم فوق الذکر فعال و در حال ترقی و نمو باشند رسیدن به این هدف - محتاج تجربه طرح‌های ابتکاری با توجه به ساخت و شرایط آموزش در مدارس است اگر بخواهیم از طریق تعلیم و تربیت رسمی این نوع فردیت را در نسل‌های جدید محصلین ارج بگذاریم و گسترش دهیم ناگزیر باید طرحی نو و سبک شکر در اندازیم.

۳. خدمت

پیشنهاد خدمت بعنوان یکی از اهداف اصلی تربیت شاید بحث انگیزترین

قسمت این مقاله باشد. ظاهراً شخص ممکن است باین نتیجه برسد که تعلیم و تربیت به ایثار نفس و ابزارگرایی فاقد لذتی تبدیل شده است که در آن آموختن فی نفسه ارزش ندارد و تنها وسیله‌ای برای قبول خدمت بیشتر در اجتماع است. چنین نتیجه‌گیری بمنزله نادیده گرفتن تأکید است که در مباحث آزادی و فردیت بر تحقق نفس شده است. در واقع خدمت بعد جدیدی در جهت دیگری پاسخگویی سئوال مورد بحث میافزاید.

در اینجا معانی محدود خدمت مورد نظر نیست. "خدمت کردن" در اصطلاح ما یعنی عضو سهیم جامعه بودن و استفاده از استعداد‌های منحصر بفرد اشخاص در حل مشاغل انسانی. بدین معنی شخص تربیت شده کسی نیست که تنها مدارجی از آموزش را پیموده باشد بلکه کسی است که آموخته‌هایش با استشعار و تعهد برای اصلاح بیعدالتیهای اجتماعی توأم باشد این موضوع آنقدر اهمیت دارد که مدارس که به آموزش این حکمت عملی بی اعتنا باشند در واقع یکی از مسئولیتهای اصلی و دلایل وجودی خود را فراموش کرده‌اند و در این مرحله از پرورش آنچه وایتهد به آن "عقل فعال" در برابراندیشه‌ها بیجان میگوید بازمانده‌اند.

این هدف تربیتی در اجتماع، با تخصص حرفه‌ای مقید و محدود میشود.

هیچکس نمیتواند منکر شود که انجام بسیاری (شاید اغلب) کارها خدمت به اجتماع است. ولی خطر افراط در این نظر آنستکه به تعلیم و تربیت فوق تخصصی منجر

شود و مدارس بهراکز آموزش حرفه ای بسدل شوند و تربیت افراد برای زندگی اجتماعی و انسانی از یاد برود .

البته منظور این نیست که آموزش تخصصی در تعلیم و تربیت جائی ندارد بلکه مقصود آنستکه انسان باید از جمیع جهات تربیت شود نه آنکه فقط در کتبر، مهندسی یا تاجر خوبی بارآید . بقول دیویی " تعلیم و تربیت باید اول انسانی باشد بعد تخصصی " مزایای آموزش این مفهوم خدمت در مدارس يك جامعه قابل درك است و چنین جامعه ای تا وقتی که در این امر موفق باشد نه تنها متخصص — که بدون شك در عصر حاضر بسیار با ارزش است — خواهد داشت بلکه شامل افرادی با احساس و ادراکی بسیار با ارزشتر از تخصصشان خواهد بود . و مالا " جامعه ای بوجود میآید که نه تنها قادر به حل بسیاری مشکلات فنی است بلکه میتواند با استفاده از تکنولوژی موجود هدفی با ارزش برای خود تعیین کند .

در حدود دو قرن پیش اما نوئل کاننت قانونی در اخلاق وضع کرد باین شکل که " خواستن توانستن است " خطری که در — زبان ما این قانون را تهدید میکند آنستکه بصورت وارونه استفاده شود یعنی بر اخلاق ما " توانستن یعنی خواستن " حاکم شود . برهیز مدارس از گرایش به تخصصی حاصل یکی از راههای اجتناب از این مشکل است . هیچ راه انحصاری واحدی برای ترویج آرمان خدمت وجود ندارد . در مدارس روشها باید به تناسب سن و شرایط خاصی شاگردان متفاوت باشد . یکی از روشها تشویق محصلین بخدمات داوطلبانه در

موسسات مختلف بر حسب استعداد ایشان است . نمیتوان چنین کارهایی را اجباراً از شاگرد خواست ولی میتوان بطرقی از قبیل تسلیم دادن وقت آزاد یا حتی امتیازات تحصیلی او را باینکار تشویق کرد . مهم اینستکه معلمین اعتقاد خود را با ارزش این نوع خدمات ابهراز دارند و تاکید کنند که این یکی از راههای قبول مسئولیت در جامعه است . من یقین دارم که این امر مسئولیت شدیدی را متوجه مریبان و تمام افراد جامعه میکند که عملاً " ونه فقط قولا " اعتقاد خود را با ارزش خدمت آشکار سازند .

با اطمینان میتوان ادعا کرد که مدارس خیلی کمتر از آنچه میتوانند در بسط خدمت به عنوان یکی از اهداف اصلی خود اقدام میکنند . حتی در مدارس عالی و دبیرستانهاییکه محصلین برجسته ای دارند مریبان بندرت در صف مقدم فعال قرار دارند بلکه بیشتر نقش مشاور را ایفا میکنند .

اثرات این فقدان رهبری بوسیله معلمین را میتوان بخوبی دریافت شاگردان با این اعتقاد بعد از آن میآیند و آنرا تاسف میکنند که : " ارزش اصلی تحصیلات رسمی اینستکه بتوانم شغل بهتری بدست آورم و احیاناً " با طبقات بهتری معاشرت کنم در آمد بیشتری داشته باشم و زندگی خوشی بگذرانم يك روش تربیتی که خدمت را جزه اهداف اصلی خود قرارند هد شاگردان را از خود راضی بآورد یعنی بآنها اجازه میدهد از مواهب تعلیم و تربیت برخوردار شوند ولی از ایفای قههداتی که در قبال این مواهب نسبت به هموطن خویش دارند

سرباززند .

اگر بررسی غیررسمی که در مورد یکی از کلاسهای دانشگاه پیل شده نشان چیزی باشد بیش از همه همین احتیاج براهنمائی های تربیتی در زمینه خدمت است. بر اساس این بررسی : اغلب شاگردان این کلاس وقت کمی صرف خدمات اجتماعی میکنند . سه نفر از هر پنج نفر کمتر از چهار ساعت در سال و یا کمتر از یک ساعت در هفته باین قبیل کارها میپردازند . هرچند صحیح نیست که این نمونه را تعمیم دهیم ولی دلیلی هم وجود ندارد که فرض کنیم وضع این کلاس بدتر از سایر کلاسهای دانشگاه پیل بوده و یا از این جهت بدتر از کلاسهای سایر موسسات علمی است . دست کم باید گفت این سؤال که مدارس چگونه علاقه بخدمت را در شاگردان تقویت نمایند شایان توجهی دقیق است .

پس بر اساس این توضیحات بنظر میرسد که خدمت لازمه رسیدن به آزاد ی و فردیت است . همچنانکه اهداف اخیر نیز موجود شرایطی هستند که شخص بتواند موثرتر و خلاق تر خدمت کند بعلاوه میتوان پذیرفت که خدمت بخودی خود موجب میشود که مفاهیم پرورش آزادی و شخصیت هم در مدارس ما توجیه گردد .

پایان

هرچند اهداف تربیتی مورد بحث این مقاله نمیتوانند جامع همه جزئیات باشند ولی امید می رود که نمائی متوازن از تجارب آموزشی بدست داده باشند . اگر طرح این بحث خواننده را به تفکر و بساطه در بعضی اهداف این شغل عظیم مختلف

الاشکال و افزایشند که آموزش و پرورش نامیده میشود و دارد منظور حاصل شده است .

هر قدر بر آورد میزان تاثیرات آزادی - فردیت - و خدمت در تعلیم و تربیت رسمی مشکل بنظر رسد باز هم در يك نظر سه تربیتی صحیح علاوه بر اهداف كوچك و قابل لمس باین مقاصد عالیتر محتاجیم چنین مفاهیم وسیعی میتواند ما را به کشف و تصحیح مسیرها و طرحهای بزرگتری یاری دهد که محتملاً " بواسطه مشغول بودن بجریان عادی کار از آنها غافل بوده ایم .

اگر بنظر آید که با تاکید بر آزادی و فردیت یگانگی وجود ز هنی انسان بیشتر مورد توجه بوده در عرض با اضافه شدن هدف خدمت موازنه بدست آمده است هدف کلی در تمام این مقاله این بوده که آزادی، فردیت و خدمت طوری تفسیر شوند که هر يك در عین حال شامل جنبه خصوصی و جنبه عمومی باشد چه که این دو جنبه لا ینفك هستند .

سخن گفتن از دستور واحد یا راهنمای مشخص در فلسفه تعلیم و تربیت موجه نیست و هیچ دستوری بخودی خود واضح و هدایت کننده نیست . باید دقیقاً و بصورت مداوم این نکات را چه در مقام مربی و چه بعنوان فرد عادی در موسسات آموزشی بیازمائیم و تنها از این راه است که موسسات آموزشی خواهند توانست نقش خویش را در کشف ، انتقال و ارزیابی معلومات و پرورش فضیلت هائی نظیر آزادی فردیت و خدمت ایفاء نمایند .

دکتر محمد باقر هوشیار

(۱۳۳۶ - ۱۲۸۳)

به روز ثابت

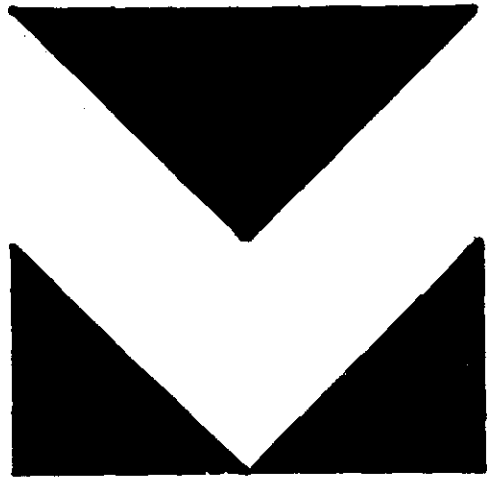


حقایق و ارزشهای متعالی دیانت جمال
 اقدس ابهی خلاصه کرده بود در زمسره
 معدود کسانی بود که عظمت حقانیت
 حضرت بهاء الله را از دیدگاه منعکس
 میساخت برهان عقلی و طریق عرفانی که
 با قلوب لطیفه سروکار دارد. از کودکی
 کنجکاوی و جستجوگر بود گوئی روح او در کالبد
 جسمانی نماند. روحش چون مرغی
 در قفس تن گرفتار آمده و در حال وهوای
 فضاها بیکرانه های دوریال و پرمیوز
 میخواست بیشتر و بیشتر بداند و بفهمد. ذهن
 او آماده باروری بود و این کنجکاوی و عشق
 به فراگیری بود که عنفوان شباب در یک
 مسافرت روحانی در طریق شیفگی و حسب
 جمال مبارک یعنی در مطالعه کلمات
 مکنونه به رموزی برخورد. آنجا که لسان
 حق میفرماید :

" بگوای اهل ارض بر استسی
 بدانید که بلای ناگهانی شما
 را در پی است و عقاب عظیمی از
 عقب گمان میرید که آنچه را
 مرتکب شدید از نظر محوشده
 قسم بجمال که در الواح زبرجدی
 از قلم جلی جمیع اعمال شما
 ثبت گشته "

و نیز
 " ای ظالمان ارض از ظلم
 دست خود را کوتاه نمائید که
 قسم یاد نموده ام از ظلم احدی
 نگذرم و این عهد یست که در
 لوح محفوظ محتوم داشتم و
 نجاتم عزمختم "

پس خامه در دست گرفت و از حضرت



" رنجی که انسان را از پای

در دنیاورد او را قویتر میسازد "

این پندی بود که دکتر محمد باقر
 هوشیار استاد بزرگ تعلیم و تربیت همواره
 گوشزد شاگردان خود میکرد او مدام در فلسفه
 رنج غور و تفحص میکرد و به مثابه بتهوون از راه
 رنج به شادی بیکران خویش رسید. نوزدهم
 مرداد ماه ۱۳۳۶ روز غم انگیزی بود. روزی
 بود که یک انسان راستین و یک عالم واقعی
 روی در نقاب خاک کشیده بود. شاگردان
 اوزمزه میکردند :

یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد

بود اعی دل غمدیده ما شاد نکرد

صخره بزرگی که جریانهای عظیم از

پهلوی گذشته و او با منتهای عظمت بآنها

گفته بود : تو آبی برو. اینبار تاب جریان

هستی سوز مرگ را نیاورد و از خاکدان ترابی

قصد سرای دیگر نمود و به ابدیت انسانی

پیوست.

این شیفته و مفتون حقیقت که غایت

قصوی آمال و اندیشه های خود را در -

خدمت به بشریت و آشنا کردن انسان با

عبدالبهادر ریاب لوح زبرجدی ولوح محفوظ
ومعانی مستتر در آن پرسید . حضرت
مولی الوری درخواستش را اجابت فرموده
در لوحی خطاب به او چنین فرمودند
قوله الاحلی :

" سوال از لوح زبرجدی و لوح
محفوظ نموده بودی این لوح
زبرجدی کتاب عهد است و لوح
محفوظ است که محفوظ بسود و
مکنون ظاهر و آشکار گردید و در
بواطن کتاب عهد لوح زبرجدی
مدرج و مندمج است (۱)
در یافت این لوح روح اورا سیراب کرد
و عشق اورا در طریق شناسائی و آگاهی
بیشتر شکوفانمود . از اینرو بطور مستمر مطالعه
میکرد .

به گروهها و فرق اجتماعی میاندیشد
و ارزشهایشان را با محک ایمان و اندیشه
خویش ارزیابی میکرد . به سن ۱۵ از راه
هندستان به اروپا رفت و دوره متوسطه
را با پایان رساند و پس از بازگشت به ایران در
سال ۱۳۰۸ مجدداً با دانشجویان اعزامی
از راه باد کویه و مسکو و ورشو به اروپا رفت
و ایندفعه با اخذ درجه دکترا در تعلیم و
تربیت به طهران بازگشت و در دانشگاه
طهران به تدریس پرداخت در تمام این
دوران با استیفاقی مملو از شور زندگی به بحث
و مناظرات تبلیغی میپرداخت در مسافرتها
در کویه های قطار ، در کافه ها و در حاشیه
خیابانها در پی سنگری از فولاد اندیشیده
و فرهنگ عقلی و مغرب زمینی عارفی وارسته
و شیفته جمال مبارک چهره میگشود که خاص
و عام را با در طریق شفقتی خویشتن همراه

میساخت و با با قوه ایمانی مستظهر به منطق
و استدلال امری گرمهای شب تاب را در -
مقابل خورشید جهان افروز حقیقت جمال
اقدس ابهی واداره سکوت و خزیدن در رکج
سیاهیها میساخت .

در کترو هوشیار به تمامه یک آزاد بود طی
۲۳ سال تدریس در دانشگاه طهران هرگز
قدمی برای مقام و عنوان دیگری برداشت
و همیشه در همه حال معلم و مربی باقی ماند
شاگردان او میگویند : استاد هوشیار حتی
یک ساعت هم از درس خود غیبت نکرد او شیفته
و عاشق حرفه خود بود و نیای تعلیم
و تربیت را بحد پرستش گرامی میداشت میگفت

" شخصیت مربی است که باید
در نفس خود بکمال رسیده باشد
تمامیت و کمال او سر مشق شاگردان
اوست . معلم باید به تکالیف
خود کاملاً واقف باشد و سردرگم
نباشد . در عین آنکه کسی را
مجبور نمیکند با حالت و وضع
روحي خود اثر مطلوب را بجا
گذارد لذا کسی که نمیداند
چه بکند ، نمیداند چه مقامی
در مقابل معضلات جهان
احراز کند چنین آدمی بکار
معلمی نمیخورد

همه جا تردید همه جا ودلی
همه جا تاثر و ناله مثل اینک
نویسندگان و شعرای قدیم
مانند این حالت سردرگم را بیشتر
در ما تقویت کرده اند اما باید
چاره این ودلی را کرد . توحید
خاطر توحید فکر و احساس و توحید

عمل و بالاخره توحید واقعی را باید بوجود آورد. معلم باید مظهر این توحید باشد اما نمیتوان توحید را در بیرون جست باید آنرا درون بوجود آورد و پرتوی از آنرا به عالم بیرون افکند تا که عالم بیرون را نیز یکی و یکتا کند و زمانیکه معلم سرمشق و نمونه توحید باشد شاگردان تحت تاثیر او قرار میگیرند و از وی اقتباس توحید و یگانگی میکنند و معلم را این مورد مسئول و متعهد است.

"... زبان درس اوزبان دوستی و همرازی بود و نه تنها زبان آموزش و نصیحت های متعارف و قراردادی و این نکته ای بود که همه را آنچنان میربود که دیگر کسی را جرات مبارزه با آن نبود. در کلاس او اغلب آن شور و فوری که همیشه در تعلیمات خود بدان اشاره میکرد حکمفرما بود و صدای قهقهه خنده دانشجویان و گاه سکوت محض و توجه و دقت عمیق آنها حکایت از آن تبادل روحی کم نظیری میکرد که بیسن دانشجو و استاد حکمفرما میگردد. در کلاس هوشیار معتقد بود که کلاس درس کلاس زندگی است. باید علاوه بر درس با شاگردان زندگی کرد با آنها حرف از زندگی و مسائل زندگی زد و آنها را برای مشکلات و رنجهای آن آماده نمود..."

آزادگی تعلیم و تربیت شیوه و طریقت استاد بود. او به هیچوجه سعی نمیکرد که ذهن دانشجو را مملو از باورهای خویشتن سازد. بلکه کوشش مینمود که به عوض تحمیل

افکار و روشها فرهنگی راستین را در ذهن او متبلور سازد تا با قدرت نقادی که در پی آن در وی پدیدار میشود خود شخصا به ارزیابی بنشیند و در واقع او پذیری را میکاشد که بدون توجه متریبی میوه دهد.

میگفت: تعلیم و تربیت باید همیشه با احساس توأم باشد باید شاعرانه و لطیف باشد و آنچنان سبک و ترد باشد و با تردستی و مهارت عمل گردد که هرگز سنگینی آن درک نشود اینجاست که هنرنمایی مریبی مشهود میشود و اثر عمیق خود را بجای میگذارد کار مریبی باید مانند یک شعر زیبا و گیرنده باشد تا اثر مطلوب خود را باقی گذارد.

دانشجو و شاگرد رکن اعظمی در زندگی دانشجو و شاگرد محسوب میشوند. او به شاگردانش به همان سان مینگریست که گوئی میکشد آنرا پیکر ساز فلورانس به آثار عظیمش مینگرد. او با ایجاد یک محیط خودمانی و صمیمی میان خود و دانشجویانش و با کنجکاو و در روحیات و حیات عاطفی و اجتماعی ایشان آنان را راهنمایی میکرد تا از فرازونشیب و چم و خم بحرانهای زندگی سرفراز و پیروز بیرون در آیند. وقتی به شاگردی میرسید بها پلنگ نیا شور و شوق و احترام با او مشغول به صحبت میشد. و دقیقاً در حال و هوای ذهنی او با وی به بحث و تبادل افکار مینشست و سپس با زبان خود شرح طریقت صلاح را مینمود به اصطلاح با بزرگ بزرگی و با کودک کودک میگرد و این یکی از مشخصات

خاص روحی او بود آنها تکه او را میشناختند همه گواهی میدهند که این عمل او برای جلب نظر نبود. بلکه برای آن بود که قلباً به هراسانی احترام میگذاشت و شرف انسانی و روح والای انسان مطمح نظرش بود و لذا هرگز روی آن نبود که از پدیهای ایشان آگاهی یابد همواره میگفت:

" همه خوانند همه چیزهایی دارند که باید بدان احترام گذاشت همه به توجه و حمایت محتاجند و نباید از آنان دریغ کرد. همیشه عظیم باشید و متواضع."

بدینسان مشاهده میکنیم که نقطه نظرهای تربیتی امری و حیات بهائی چگونه در حیات عملی و اجتماعی در کشور هوشیار موثر افتاده و آثار بارزی از خود بجای گذاشته است. روح انعطاف پذیر ایمان بی اندازه او به تعلیم و تربیت و نقش آن در بازسازی جامعه سبب میگشت که خامه استاد از برکت فکر نابش از یک موفاهیم و ارزشهای والای بشری را بر کاغذ بیاورد و از سوی دیگر برای کودکان و نونهالان قصه بنویسد و شخصی که با واژه های عمیق فلسفی و اجتماعی و عرفانی مفاهیمی آنچنان ارزشمند را بیان میکرد به هنگامیکه برای بچه هادست بقلم میبرد و فی المثل در مقام یک معلم از لابلای الفاظ و جملات دست بچه هارا میگرفت و به شیراز میبرد و مشامشان را از شمال عبیر آمیزی که از میان جعفرآباد و مصلی میوزد معطر میساخت چنان ساده و نرم همچون جو باروبه سان شبنم مینوشت که گوئی روح لطیف بچه هارا میشناسد و

میداند که چگونه همانند نتهای موسیقی مرقعات عروج روح ایشان گردد.

چیزی که بیشتر از همه در میان حدود ۳۲ نوشته مرکب از ترجمه، تالیف و مقالات او جلب نظر میکند آنستکه او از آن جمله افرادی نبود که در چارچاز به تخصص گردد و مسائل رایج بعدی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. او با آنکه رشته اصلی تعلیم و تربیت بود و تا آخرین درجه تحصیلات آکادمیک در این رشته پیش رفته بود هرگز بدان اکتفا نکرد و او نیک میدانست اندیشمند فرزانه و مربی واقعی شخصیتی نیست که تنها در یکی از شقوق دانشهای بشری دست به مطالعه و تحقیق بزند بلکه انسانی است آزاده که انسان و جهان را از زوایای مختلف نگریسته و با یک جهان بینی وسیع و یک فرهنگ تمام عیار نقش راستین خویش را در جامعه ایفا میکند ولی در عین حال بر این نکته بسیار مهم وقوف داشت که عدم تمرکز و پراکنده خوانی و جهان بینی بدون هدف و شناخت بدون آرمان و مذهب ناکافی بل گمراه کننده نیز میتواند باشد لذا بر رسیها و مطالعات پیگیر و مستمر خود را در زمینه های مختلف در حوال حقیقت مطلقه و ارزشهای الهی دیانت بهائیتی متمرکز کرده و به اصطلاح، دانشهای زمانه و ایر متحده مرکزی بودند که دائماً پیرامونشان زیاد تر و زیاد تر گشته ولی همواره برگرد یک نقطه ثابت که همان حقیقت شریعت جمال اقدس ابهی میباشد در دوران بود.

نظریات محققانه او در " اصول آموزش و پرورش " و " روانشناسی عملی " نه تنها

میتواند برای جمیع مربیان و دست‌اندرکاران امرتعلیم و تربیت بسیار موثر افتد بلکه در حکم سرآغازی برای پیگیری روشهای انقلابی در آموزش و پرورش است و بر محور ارزشهای جدیدی که در اثر ظهور جمال اقدس ابهی در این مورد برجها ن تابیدن گرفته است قرار دارد .

هوشیار در زمانی دست به نگارش روانشناسی عملی زد که هنوز کمتر کسی در ایران به آن به عنوان دانشی علمی و تجربی نگاه میکرد و در ترجمه " کنجاوی در چگونگی کودکان و نوجوانان " ویا " تحقیق دقیق در شخصیت انسان " تالیف دکتر آلبرت هوت با ترجمه سنجیده و استادانه آخرین تحقیقات روانشناسان را در این مقوله عنوان میکند و سپس به مشاهده شخصیت انسان مینشیند و بعد به تحقیق آزمایشگاهی درباره شخصیت انسان دست میآورد و سپس به مرحله نمره گذاری و نتیجه گیری میرسد و این چکیده بررسی دکتر هوشیار در متجاوز از ۳۰۰۰ فقره تحقیق در تعلیم و تربیت و روانشناسی بود . (۲)

و بخاطر ارادتی که به نظریات همکار خود پروفیسور آلبرت هوت استاد دانشگاه مونیخ داشت در بهار سال ۱۳۳۵ از وی دعوت به عمل آورد که در طهران کنفرانسهائی بدهد و آخرین نظریات تربیتی خود را که منبعث از رشد و ترقی اصول آموزش و پرورش در مغرب زمین بود در اختیار دانش پژوهان ایرانی قرار دهد و با وجود مشکلات بسیار بر این مهم فائق آمد و سپس کلیه سخنرانیهای استاد آلمانی را ترجمه و بصورت مجموعه ای تحت عنوان " سخنرانیهای تربیتی پروفیسور

آلبرت هوت آلمانی " در اختیار جامعه کتابخوان ایرانی قرار داد در ابتدای این مجموعه یکی از شاگردان پیشین دکتر هوشیار در مورد استلخود چنین سخن میگوید هوشیار آفریدن و همه کس را آگاهانیدن آری چنین بودن هوشیار بودن

عظیم بودن و در عین بزرگی متواضع بودن دنیا را فدای (کمال) نمودن و فنای فی الله شدن

عارف بودن و مشعر بودن و قوی بودن

دل پاک بودن و از آلودگی ننگ داشتن

تاک و بی همتا بودن و به کسی تکیه نداشتن

آری چنین بودن هوشیار بودن



مبدأ و مبدع حرکت بودن و همه را با خود بردن

برخلاف جریان اجتماعی رفتن و حقیقت گفتن

با جریان رفتن و عاشق مقام انسانی بودن

آری چنین بودن ، هوشیار بود (۳) شان علمی استاد مادر تعلیم و تربیت

و فلسفه معاصر نکته ای است که همه اندیشمندان و آشنایان به علم و فلسفه در

آن همدستانند و علاوه بر آن والائی مقام علمی استاد بیشتر بدینصورت بروز میکند که

وی در تلفیق بهترین افکار و عقاید تعلیم و تربیت غرب بخصوص مکتب آلمان (که

پیشرو مکتب تعلیم و تربیتی جهان بوده است) با گفتار پر مغز و عقاید فلسفی قدمای

فلاسفه مشرق زمین بی نظیر است بنا بر همین عقاید و تلفیق فلسفه حیات شرق و غرب تعلیم و تربیت از نظراویه معنسی محدود آن یعنی به مدرسه رفتن و کسب دانش بی معنی بوده و استاد دانشمند ما به وحدت جهان تعلیم و تربیت و زندگی معتقد بوده و بنا بر این اعتقاد میگفت :

مربی که مسائل حیات را بنا بر سیستم فلسفی حل نکرده باشد در راه تعلیم و تربیت جوانان نابیناست و در راه تربیت آنان عاقبت به بیراهه پناه میآورد تعلیم و تربیت باید جامع باشد و کلیه امور کسبی فرد را چه از لحاظ فهم ارتباط بین اشیا و چه از حیث درک ارتباط بین افراد در حوزه فعالیت خود بیاورد و آن را در رکنی شئون مربوط به زندگی وارد نماید و در تعریف زندگی و زندگی آید آل استاد مانه تنها مکتب پراگماتیسم (فلسفه علمی) قرن اخیر را در توجیه مسائل مربوط به حیات نارسا میدانست بلکه فلسفه (رالیسم) را نیز محدود میشمرد و معتقد بود که انسان واقعی رالیست صرف نیست و مقام وی از این مرحله نیز برتر میباشد . در این باره شواهد از تاریخ بشر میآورد و عقاید فلسفی غرب و شرق را تجزیه و تحلیل مینمود و نقض کمال هر کدام را میسنجید و سرانجام از رالیست ها میخواست که به تجربه خود رجوع کنند و اشاره مینمود که ادراک امید و احساس آید آل که نسج وجود هر کسی را تشکیل داده است خود میرساند که آدمی میل دارد که ازین رالیسم صرف (مکتب واقع بینی) رهائی یابد و در طبیعت آزادانه بطرف کمال و وحدت یافتن با عالم قدم بردارد استاد

برای شاگردان خود توضیح میداد که باید هدف واقعی انسان "سیر بسوی کمال" باشد و در این مورد استاد ماسرقتی میشد منصور و ارسخن میگفت و فلسفه قدما و آید آل بزرگ آنان یعنی فنای فی الله بمنظور بقای بالله را پیش میکشید و میگفت باید از هفت وادی گذشت و به مقامی رسید که جز نیکی نکرد و جز خوبی ندید و بر همین اصل علیه جریانهای اجتماعی که میل دارند انسان واقعی را فدای عدد و شماره نمایند سخن میگفت و سیر ارتقائی و رفتن بسوی کمال انسانی را میستود استاد هیچگاه تعلیم را فدای تربیت نمی نمود و همواره کسب معلومات را وسیله تغییر رفتار میدانست و می گفت دانش راه بهتر زیستن را بدست میدهد نه بهتر بودن را و بنا بر همین فلسفه استاد ما بد رجحان وحدت (عمل و نظر) رسیده بود نظریات استاد در مورد تعلیم متوسطه و دانشگاهی و گسترش آموزشهای حرفه ای بی نظیر و مشیل بود و اهمیت تعلیم و تربیت اجباری را پیش از همه کس درک کرده بود . اما هیچگاه اجرای تعلیمات اجباری را علاج درد های اجتماعی نمیدانست و خوشبختی را در بسواد بودن نمیدید بلکه اعتقاد داشت که نخست باید تضاد های اجتماعی را حل کرد و در قالب نو کودکان مفید و سالم ببار آورد . و ایشانرا متوجه امری مثبت نمود و بسواد را مقدمه ارتباطات اجتماعی و وسیله رسیدن به کمال قرار داد و بالاخره باید گفت استاد ما هیچگاه در جهان نظری باقی نماند بلکه در راه رسیدن به عالیتترین

مقام انسانی و د پرورش انسان مشعرو
خلاق و در راه ادراك نظام ارزشهها
و طبقه بندی آنان بمنظور مسير ارتقائى
بطرف نهايت بنا بر جد يد ترين تحقيقات
روانشناسى و زيبست شناسى و مردم شناسى
ميگفت (٤)

هوشيار د رجامعه امرى هم به
شاگرد انش به همين گونه رفتار مينمـود .
كلاسهاى استدلالى و بحثهاى عميق
فلسفى او بر اساس كتاب مفاوضات تاثيرات
عميق و شگرفى د ر روحيه شركت كنندگان د ر
كلاسهايش ميگذاشت . همين روش او شور و
التهاب خاصش نه تنها د ر كلاس و مدرسـه
بلكه د ر حاشيه خيابان و د ر كافه هاى كه
پاتوق روشنفكران بود كاملاً مشهود بسـود
زندگى شخصى او نيز مملو از فرازونشيب بود
د ر نوجوانى پدرش ميرزا محمد هوشيار را كه
مردى فاضل و داراى قريحه شاعرى بود از
دست داد و سرپرستى او و خواهر و برادر
كوجكترش بر عهده مادرش قرار گرفت و د ر ضمن
مسافرتهاى ممتد به بلاد مختلف جهان چه
براى تحصيل و چه براى كسب تجربه و افزونى
مشاهدات خویش همواره يك احساس
مسئوليت شد يد و يك رسالت زير رگ را بر
ذو ش خویش احساس ميكرد و آن عبارت بود از
تبليغ و مجاهده د ر راه حق و د ر واقع
مطالعات و تحصيلات آكادميك او د ر رشته
هاى روانشناسى علمى و نظرى و كاموزش
و پرورش تا آخرين مراحل تحصيلى نسيـزاز
عشق اوبه حقيقت و علم سرچشمه ميگرفت و به
مفهوم كسب مدرك و دانش اندوزى جهت
تمايز بين او و يگران نبود . هوشيار نسبت
به نزد يگان خود نيزى اندازه احساس

مسئوليت ميكرد . توجهى كه اوبه افراد
خانواده اش و خانمش كه د خترى آلمانى
بنام اليزابت بود معطوف ميداشت از همان
حساسيت شد يد و توجه و عاطفه عميق اوبه
ميگرفت . و با آنكه فرزندى ازوى باقى نماند
ولى د ر مرگش صد ها دانشجواز د ختر و پسر
سرك از يدگان ريختند و از زندگى پريـار
او سرمشق زندگى و مبارزه با مصائب را آموختند
صاحبان آراء و عقايد گوناگون د ر كلاس او گوئى
متحد ميشدند . د ر واقع كلاس او وحدتى بود
د ر ركثرت و د ر واقع همان آلمانى كه همواره به
آن تقرب مى جست د ر كلاسش جنبه علمى
بخود ميگرفت . قدرت استدلال و منطق او
هر د اعيه ناصوابى را د ر هم ميكوفت و هر گونه
سكوت و انحرافى كه عده اى ميخواستند
بعمل آورند تا به سرچشمه و ريشه افكار
او منشائى غير از ارجمال اقدس ابهى يد دهند
باشكست ر و پرورش .

او هدف تعليم و تربيت و امتياز مقام
انسانى را د ر سه مرحله ميگست :

بقا بالله



تحرى حقيقت



تسليم و رضا

و كتاب عظيمش د ر آموزش و پرورش فصل نوينى
د ر امر تعليم و تربيت و روانشناسى گشود و
ايداعات علمى او د ر اين زمينه از هر جهت
بكر و لوله انگيز بود . از جمله ايداعات او از
لحاظ (نمود شناسى) phenomenologia

بود که اشاره ای به آن به نقل از اصول
آموزش و پرورش خالی از فایده نیست:

از نظر دکترو هوشیار تعلیم و تربیت
امری انتزاعی نبود که بدون توجه به دیگر
جنبه های حیات اجتماعی و فردی آدمی
در نظر گرفته شود. او در واقع به فلسفه تعلیم
و تربیت چشم داشت و همواره یک اصل
اساس همه مطالعات و تتبعات او را در بر
میگرفت و آن عبارت بود از مقام انسان. او در
تعلیم و تربیت هم هدفش روشن ساختن
گوشه های تاریک حیات انسان بود. او
اصول تربیتی را کشف کردنی میدانست نه
وضع کردنی از اینرو پیوسته در بحر مکاشفت
متفرق بود که اصل اجتماع را در وجود انسان
بنیاید. او در زمانی که (اهل مغالطه بصرف
اینکه وجود انسان پایه مادی نیز دارد
بر آن سرنند که ویرا تحت فشار مادی و مکانیکی
گذاشته و با غرض ورزی تمام از مقام مخصوص
به انسان چشم ببوشند) دانشجویان را
در مقابل سهام جدل و مغالطه ارباب غرض
بی سلاح و عریان میدید تا آنجا که نه فقط هر
نوع تعیین وحدی در نظر ایشان محوم میگردد
گاه نیز انسان را بر تبه گیاه و حیوان تنزل
میدهند او در این برهوت چون در
دامان امر مبارک پرورده شده بود مقام
انسان را بزرگ میدید اگر به حق و راستی
تمسک نماید. او به فرمان حضرت موجود
توجه داشت که: انسان را بعبث به معدن
که دارای احجار کریمه است مشاهده نما
به تربیت، جواهر آن به عرضه شهود آید
و عالم انسانی از آن منتفع گردد. از اینرو
همواره سعی میکرد که از جهان تعلیم

و تربیت نقیبی به روان انسانی بزنند و از
وحدت جهان تعلیم و تربیت که یکی از
اهداف اساسی دیانت بهائی است به
وحدت حقیقی جهان دست یازد.

مقام انسان در ابتدا ای قوس صعود
و قوس نزول همواره مورد نظر دکترو هوشیار بود
و نقش مربیان آسمانی در این اوج سپرمنشیا
همه عقاید تربیتی او محسوب میگشت مطالعات
عمیق دکترو هوشیار در فلسفه درروالی نبود
که بفرموده حضرت بهاء الله از حرف شروع
و به حرف منتهی میگردد. او دقیقاً جنبه های
علمی مسائل را مورد نظر داشت مطالعات
فلسفی او همچون بحری خروشان سربزر
سواحل در و ریزد یک میسائید ولی همچنان
در جایگاه خود مستقر و پابرجا میماند.

مطالعات او در زمینه های گوناگون
راهگشا بود فی المثل ابداعاتی که در زمینه
ترجمه و احاطه ای که بزبانهای خارجه
بخصوص آلمانی - داشت بی نظیر بود
واژه ها در دست او همچون موم نرم بودند
و به نوشته هایش قالب دلپذیر میدادند
نظریاتی که در باب ترجمه مقدمه اراده
معطوف به قدرت ابراز داشته است از هر
نظر حائز اهمیت است که از حوصله این مقاله
خارج است و ترجمه های هوشیار خود
احتیاج به بحث جداگانه و مطول دارد. -
همچنین استاد عزیز ما تحقیقاتی در باب
انتخاب واژه های فارسی در برابر اصطلاحات
فلسفی و جامعه شناسی خارجی نمود و
واژه های پیشنهادی او کاملاً در قالب
مفهوم تمام عیارشان جا افتادند که زیلا
بچند مورد آنها اشاره میکنیم: (۵)

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| Archetype | صورت نوعی |
| Conception of the Universe | جهان بینی |
| Ideation | تعامل انگار سازی |
| Nihilism | نیست گرایی هیچ گرایی لا گرایی |
| Pure reason | خرد ناب عقل بحث |

توجه خاص د کترهوشیار به نظام ارزشها سبب میشود که منتخبی از " اراده معطوف به قدرت آزمایشی در دیگرگونی همه ارزشها " اثر نیچه را از آلمانی به زبان فارسی ترجمه کند و در مقدمه هوشمندانه ای که بر این اثر نگاشته حقایق و نقطه نظرهای خاصی را میتوان دریافت که قابل تعمق است و نظرا حبابی عزیز را به قسمتهای منتخبی از آن جلب میکنم :

" به یقین حکیمی که شاهکار و مشهورترین اثر جهانی خود را بنام بزرگترین شخصیت تاریخی ایران یعنی زرتشت معنون ساخته است جالب توجه هر ایرانی است از زمان تحصیل در تاریخ ادبیات آلمان آثار نویسنده (چنین گفت زرتشت) را نصب العین خود ساخته و با اشارات استادان خود درباره وی اکتفا ننموده و در این اندیشه بود که باید ارتباط دانشمند آلمانی با جهان اندیشه و سرزمین

پهناور ایران بیش از یک نام - گذاری ساده به اثر معروف خود باشد و با قرائن بسیاری که از همفکری نیچه با عرفای مادر دست است به مطالعه آثار ادیبی کسانی که از ایران اقتباساتی کرده و معاصر با نیچه بوده اند و ادبیات آلمان را با ترجمه آثار عرفا و بزرگان ماغنی ساخته اند نیز پرداختم سرآمد همه این آثار گوینومی باشد که در سال ۱۸۶۵ تحت عنوان " حکمت و مذاهب در آسیای میانه "

"Les Philosophies et les Religions dans l'Asie Centrale " نوشته است .

در همین مقدمه د کترهوشیار مینویسد آثار کنت د گوینوبه شهادت تاریخ و شهادت محققین آلمانی در نیچه تاثیر بسزائی داشته است و این اشاره خود برد بسیار دارد و شاید در الهام چنین گفت زرتشت بی اثر نبوده است . . . چون نیچه اظهاراتی دارد که ویژه بت شکنهاست و بت شکنی در مشرق زمین قرائن بسیار دارد ما بهتر او را خواهیم فهمید چه که هر که در مشرق آمده و کسی بوده که با پیش بت شکن بوده است یکسانیکه بمردم منزوی و کناره گیر چپ مینگرد باید گفت که اشخاص بزرگ همیشه تنها بوده اند آیا کسی دیگر امروز معنی تنهایی را می فهمد

با اینکه لطیفه تنهایی را درک میکند ؟
 عظمت و بزرگی تنهایی را درمییابد ؟ زردشت
 به کوه سبلان رفت . موسی به کوه طور
 رفت . عیسی تنهامیرفت و تنهایی خفت
 پیغمبریه کوه حرارفت . پس از آنها هم چه
 بسیار کسان به کوه تنهایی خود رفتند ، آنها هم
 چه رفتنی . بخود آمدند و برگشتند
 و برگشتند ویت شکستند (سپهر از
 قول نیچه نقل میکند) ماد و نوع حکیم
 داریم یکی حکیم اصطلاحی دیگری حکیم
 حقیقی حکیم اصطلاحی میخواهد در باب
 وضع حاضر یا قد رومنزلت اشیا و دیگران
 آنطور که " هست " حکم کند یعنی منطقی
 و اخلاقی باشد لیکن حکمای
 استقبال (حکمای حقیقی) آمرانند که
 میگویند : باید چنین و چنان بشود و در
 حقیقت تشریح میکنند جهت و سیر حرکت
 را معین میکنند و بنا بر این هر پرسشی که از
 غایت و هدف بشود ، هرگونه " برای چه "
 که دیگران بگویند بسوی هدفی متوجه
 است که ایشان بدست داده اند یعنی
 به خلاقیت ایشان راجع است ملاحظه شود
 که نیچه حکمای واقعی را چه کسانی میدانند
 یقین کسانی که تا بحال بزعم ما شارع بود
 کسانی که دارای روحیه ایشان بوده اند .
 حکمای واقعی آفریننده اند
 و بسوی آینده دست میبازند . هرچه هست
 و هرچه بوده پیش ریده آنان وسیله است
 آلت است . پتك است . نیروی کوبنده
 آنانند ، علت فاعلی آنانند و بس ، علم آنها
 با خلاقیت آنها همراه است یکپست ، آفریدن
 یعنی تشریح آنها و مشیت آنها . خلق
 آنان اراده آنانست نقطه اتکا حکیم

واقعی کجاست ؟ همان نقطه ای که
 ارشید من میخواست با تکیه بدان جهان
 را از جفت و ریزید را آورد ؟ برای حکیم ما که
 میخواهد جهان ارزشها و جهان انگارها
 و باورهای یکی دوهزار ساله را زبرور کند
 این نقطه کدام است و کجاست ؟ از جواب
 او تعجب خواهید کرد خیلی با تصورات
 بزرگان مانند يك است . نزد یکترا شاه رگ
 خود را حاضر کنید تا او را کافر نخوانید این
 همان باورد داشتن به بازگشت است ،
 رجعت ابدی است :

بهرالقی الف قدی برآید
 الف قدم که در الف آمد ستم
 هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد
 دل برد و نهان شد
 هر دم به لباس دیگران یار برآمد
 گه پیرو جوان شد

گمان میکنم روی هم میترسیده که به
 حقیقت دم زند و آن الف قد باشد . از کی ؟
 به یقین از " بسیار تر از سیاران " و پیشروان
 آنان که هنوز اوراق کتابش را با انبر
 میدارند نیچه همانند پیشرو خود مولوی میگوید
 مثنوی ما چو قرآن مدل
 هادی بعضی و بعضی را مضل

واقعا " نیچه خطرناک است . زیرا
 راست را بی پرده ولخت و هریان میگوید در
 اروپا سخنان نیچه را آسان میتوان گفت
 لیکن در مشرق زمین چون " بسیار تر از
 سیاران " ورزیده شده اند و متعجب
 پرورش یافته اند جواب این سخنان را
 باشمشیرودار میدهند . اینجاست تفاوت
 میان مشرق و غرب . لیکن در مشرق هم
 مصداق آیه شریفه تحقق مییابد فتصوالموت

ان کنتم صاد قین . برای من قطع است که
 نیچه منابع شرقی بویژه منابع عرفانی را در
 دست داشته و حتی منابع جانبداری که
 همانهارا بنحوی ادبی و فوریانی که برای
 گوش اروپائیان غریب است بیان کرده
 است شنیده ام رساله ای در باب اشعار
 مولوی در باب تکامل ، درست متوجه
 باشید تکامل نه تناسخ - نوشته است بالغ
 برینجاه صفحه که هنوز بدست من نرسیده
 است یقین تصور ابر مرد او *Uebermensch*
 همان انسان کامل ماست که در این دو
 بیت پیش میآید :

بارد یگرهم بمیرم از شش سر
 تا برآرم از ملائک بال و پر
 بارد یگر از ملک پران شوم
 آنچه اندروهم ناید آن شوم

(و در مورد تکامل فردی چنین
 مینویسد) در مرحله اول هر کس
 به آنچه در جامعه معتبر است و هست
 کردن مینهد . از پیشروان و معلمان و
 و سرمشقها پیروی میکند همچون شتر
 بارکش . در مرحله دوم انسان بیسودار
 میخواهد خود را از آنچه تا کنون بر او فرمان
 رانده است آزاد کند و بندها و پیوندها
 را بگسلد همچون شیر درنده در مرحله سوم
 این آزادی منفی که "آزادی از" چیزی
 است به "آزادی در" آفرینندگی و جوش
 و خروش در دریافت بزرگی منتهی میگردد
 و اینجا انسان کودکی است بیگناه چرخشی
 است خود بخود غلطان . بدینسان دکتر
 هوشیار در نیاله مقدمه هوشمندانه خود
 بر (اراده معطوف به قدرت) بحث
 پیرامون نیست گزائی و خلاصه موجود در

جوامع انسانی پرداخته و میگوید :
 در قرن نوزدهم نیچه جهش و پرشی که نشانه
 هر فرهنگ مترقی است در اروپا نماند زیرا
 که نوعی از یاس و حرمان بر مردم دست
 یافته بود در نتیجه بشر اروپائی
 مایوس گشته بود چنانکه در بسیاری از کشورها
 نیز هنوز چنین است همه جانها و نمیشود بر
 سرزبانهاست . نه گفتن آسانتر از کار کردن
 است . برای کار صرف قوه و پشت کاروراستی
 لازم است در چنین ادواری همه متفق -
 القولند که : جهان و کار جهان جمله هیچ
 در هیچ است . این مذهب را اصطلاح
 فلسفی نی هی لیسم *Nihilism* گویند

..... نیست گزائی یعنی چه ؟

گفتم یعنی منفی بودن ، در باب تمدن
 و دولت ، در باب همه چیز نه گفتن
 ارزشهای اساسی حیات را بی ارزش شعردن
 این نیست گزائی است . هدف نداشتن ،
 این نیست گزائی است . در برابر
 "چراها"ی جهان پاسخ نداشتن ، این
 نیست گزائی است هر مذهب
 درست نقطه مقابل نیست گزائی نظری
 و عقلی است و اینکه چگونه انسان
 به (لا) گزائی چونکه از (الآ) دوری -
 جست این الآ همان کمال مطلوب وی بود
 انسان در نتیجه انتقاد بویژه انتقادات این
 دوسدها خیر فرض این الآ را از دست بردار
 و بالتبع تصور آنچه را هم که پس از آن لازم
 است یعنی تصور الله را نیز فرو گذاشت . . .
 . . . کانت پس از الآی قد ما وجدان و خرد
 انسانی را گذاشت پس از وی ممکنست کسی
 دیگر پس از الآ غیره اجتماعی (بگذارد) یا
 اینکه ممکنست جریان تاریخ و خرد مندرج

در آن پاپس از آلا بگذارند و
(بالاخره) بعضی هاپس از آلا پول، برخی
مقام و برخی ساقی و عده ای محبوب میگذارند

..... از عارفی حکایت کنند که
هیچگاه لاله الا الله نکفتی و به الله کوتاه
کردی گفتند چرا لاله الا الله نکفتی تا برهی
گفت ترسم که در لا بمیرم و به الا ترسم پس
الله ما را پس.

از اینروست که نیچه نیز حرف نفسی را از
اول اثبات برداشته است. آیا اینگونه
مطالب و هدهد فها از خود مانیست؟ از مشرق
زمین نیست.

در سایر مقالات دکتر هوشیار مشعل
(تکامل) و (صورتیعیه از منظر گوته) و
(تحقیق دقیق در سرنوشت انسان و بشر)
این عرفان پاک و آمیزش معتدی که با روح و
آثار نیچه و گوته داشت هویدا است.

بدین ترتیب مشاهده میکنیم که
کلام الهی چگونه محرك والهام بخشش
تحقیقات و نگارشهای موشکافانه استاد بود
و بصورت فورانی درونی ذهن خلاق او
سعی بر آن داشته است که اسرار حقیقت
ربانی را که از زوایای مختلف گوشزد جامعه
غیربهای نماید.

ذهن بارور دکتر هوشیار به وی آنچنان
فراستی بخشیده بود که خمیرمایه همه
افکار و پاورها و ایدئولوژیها را در قالب متین
امر الهی میریخت و فرم و شکل مطلوب را
بدیشان میداد. چنانچه این دید عمیق

و کاوشگر را از برای سخنان یکی از شاگردان
وی که در مراسم سال درگذشت استاد فقید
به نمایندگی از طرف مجله سپیده فردا -
(که دکتر هوشیار مدتها در آن رابرس
عهده داشت) ایراد کرده است میتوان
در یافت (76): . . . هنگامی که نزد او درس
میخواندیم نوجوانی گردن کش و بند گسل
وزنجیر شکن بودیم. نه تنها برای خود
بت نمیساختیم بلکه هر بتی را که میتوانستیم
در هم میشکستیم. اما شخصیت نافذ و کثیر
هوشیاریت ما شد از اینرو سخنی که شاگردان
ایهکوزمانی درباره او گفتند بار دیگر صدق
کرد "اوبتی بود، آری بتی - بت قوی که
بت پرست نبودند". در همه موارد با
عقاید او موافقت نداشتیم ولی نبود هفته ای
وروزی که از او الهام نگیریم و بیش از پیش
مجدوب و انشویم ما مرگ را چنین تراژیک
نمیدانستیم. باور داشتیم که مرگ چیزی
جز یکی از صورت تغییرات در رنگ ناپذیر هستی
نیست. جهان را جهان الستی لا وازیه
میشناختیم که در آن هیچ چیز وجود
نمیاید و هیچ چیز معدوم نمیشود بلکه همه
چیزش در تغیر است. از شکلی به شکلی
در میاید میمیرد و باز خلق میشود. در دیده
ما مرگ ابهت و شوکتی نداشت و سر مستانه
ترنم میکردیم:

رفت آنکه رفت، آمد آنکه آمد

بود آنچه بود، خیره چه غم داری

دکتر هوشیار در حیات خود بست
الهام بخش ما بود وقتی هم که درگذشت
از الهام باز نایستاد. در زندگی دنیا میک
خود ما را به زندگی اندیشی خود داد و با
مرگ تراژیک خود نیز ما را به مرگ اندیشی

کشانید : طوطی نقل و شکر بودیم
 مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما اما
 غم ماصرفاً غم فردی نیست ، غم اجتماعی
 هم هست . غم جامعه دوستانی است که
 جامعه را از وجود نعمتی محروم میبینند . .
 دایماً " ربه کمال میرفت و درسالهای
 اخیر به آن کمال مطلوبی که خود " نظام
 هماهنگ معدّل القوی " مینامید تقرب
 می جست :

هنگام آن که گل آمد از صحن بوستان
 رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
 در سالهای اخیر کتر هوشیار
 بعد افراط کار میکرد تقریباً در تمام ساعات
 بیداری در تلاش بود ، به کاروالای خود
 تعلیم و تربیت که نام حقیقی اش انسان
 سازی است چندان شیفته بود که باماز
 شام نمیشناخت . تنها گاهی مجال مییافت
 و از شهر دور میشد تا در آرامش ژرف کوهستان
 موسیقی سکوت بشنود و در کنار رود های
 غران مانند هراکلیت گذر عمر و تکاپوی هستی
 را اشراق کند در شبی بهاری در یکی
 از آخرین گشت ها مثل همیشه بین مباحثی
 پیش آمده سخن بمرگ کشید . می گفتم :
 انسان و حیوانات نیز از دم تولد نسبت به
 جنبه استاتیک هستی یعنی پیوستگی و
 سکون ظاهری اشیا کما بیش حساس و
 هشیار هستند و مفهوم مکان را درمی یابند
 ولی شناخت جنبه دینامیک هستی یعنی
 گسستگی و تحرك اشیا که مفهوم زمان را
 در ذهن میافریند به این زودی و آسانی
 دست نمیدهد باید سالها بر ما بگذرد و -
 حوادث بسیار را در میان بگیرد تا گذر
 زندگی هستی و مفهوم زمان را فهم کنیم

و به مفهوم مرگ که وابسته مفهوم زمان است
 عمیقاً برسیم وقتی که انسان ناپایداری
 خود را دریافت گرفتار آشوب و جنجالی جانگاہ
 میشود تصور نبودن برای موجودی که هست
 وحشتناک است و این وحشت است که
 روزی گریبان هر انسان خرد مندی را
 می گیرد مردم چون گذر ندگی هستی
 و مرگ را اجتناب ناپذیر یافته اند برای
 زدودن مرگ اندیشی و غفلت از مردن
 تدابیری کرده اند : اکسیر اعظم ، رستاخیز
 بقاء بالله این تدابیر در عصر حاضر
 برخلاف اعصار پیش از قبول عام بر خوردار
 نیست و عملاً نمیتواند به مردم آرامش
 ببخشد با این وصف شما ای استاد هدف
 تعلیم و تربیت را همانا بقاء بالله میدانید
 آیا فکر نمیکنید بقاء بالله مفهومی شاعرانه
 یا صوفیانه است و با موازین دقیق فلسفی
 قابل توجه نیست . کتر هوشیار لحظه ای
 به جریان خروشان آب خیره شد و سپس با
 آن جوش و خروش همیشگی خود ابدیت
 انسانی را توجه کرد . گفت : شاید آنچه من
 از بقاء بالله ادراک میکنم با ادراک دیگران
 موافق نباشد . انسان یا چیزهای دیگر را
 چگونه میشناسیم ؟ بچه دلیل به وجود
 چیزی می میریم ؟ آیات تاثیرات اشیا نیست
 که ما را به وجود آنها واقف میسازد ؟ ما با
 حواس خود جریان هستی اشیا گوناگون
 را دریافت میکنیم . هر چه هست ناگزیر
 تاثیر دارد و چون هستی هیچگاه مبدل به
 نیستی نمیشود پس هر چه هست همیشه تاثیر
 خواهد داشت و همیشه خواهد بود بقول
 گوته : روان است مهر هستی از همه چیز
 از کوچکترین زره تا بزرگترین ستاره . اما

يك شئی با وجود هستی مدام خود زمانه
 "برای ما" وجود دارد که بصورتی حواس
 ما را متأثر سازد پس يك انسان برای جامعه
 انسانی تا زمانی هست که تأثیری در جامعه
 داشته باشد. بر همین شیوه انسان
 (بی تأثیر) و بهترین گویم کم تأثیر در حکم
 معدوم است و انسانی که در جامعه بشری
 آثار پایداری بجا میگذارد مردنی نیست
 برای مردم مؤثر مرگ وجود ندارد و چه بسا
 مردگان که از بسیاری از زندگان زنده تر
 خواهند ماند بقاء بالله را چنین میتوان
 توجیه کرد.

... کسی که چون او وجود خود را
 وقف وجود بشریت کند همیشه برای ما زنده
 است:

مرگ کزوی جمله اندر وحشتند

میکنند این قوم بروی ریشخند

در اینجا لازم است به مقاله زینست
 بخشیده و با نقل قسمتی از فرمایشات حضرت
 مولی الوری در کتاب مستطاب مفاوضات
 نشان دهیم که چگونه استاد هوشیار آن
 شیفته و شیدائی جمال مبارک آنها را مختلف
 تفکر غربی و شرقی را به بحر بیکران حقایق امری
 متصل میساخته و به ارباب علم و دانش تقدیم
 میداشته است:

حضرت عبدالبهاء میفرمایند: (بقای

روح - ص ۱۷۰)

... بر همین معدوم آثاری

مترتب نشود یعنی ممکن نیست

از معدوم صرف آثاری ظاهر گردد

زیرا آثار فرع وجود است. و فرع

مشروط بوجود اصل مثلاً آفتاب

معدوم شعاعی ساطع نشود

از بحر معدوم امواجی پیدا
 نگردد. از بحر معدوم بارانی نیارد
 از بحر معدوم تعری حاصل
 نشود از شخص معدوم ظهور
 بروزی نگردد پس مادام آثار
 وجود ظاهر دلیل بر اینست که
 صاحب اثر موجود است ملاحظه
 نمائید که الان سلطنت مسیح
 موجود است پس چگونه از
 سلطان معدوم سلطنت به
 این عظمت ظاهر گردد و چگونه
 از بحر معدوم چنین امواجی
 اوج گیرد و چگونه از گلستان
 معدوم چنین نغذات قدسی
 منتشر شود. ملاحظه نمائید که
 از برای جمیع کائنات به مجرد
 تلاشی اعضا و تحلیل ترکیب
 عنصری ابد اثری و حکمی و
 نشانی نماند. چه شیء جمادی
 و چه شیء نباتی و چه شیء حیوانی
 مگر حقیقت انسانی و روح بشری
 که بعد از تفریق اعضا و تشیت
 اجزاء و تحلیل ترکیب باز آثار و
 نفوذ و تصرفش باقی و برقرار بسیار
 این مسأله دقیق است درست
 مطالعه نمائید "....."

در جای دیگر استاد دکتر محمد باقر

هوشیار همچون يك آسیب شناس دقیق

تمدن و مدنیت عصر حاضر را بر زره بیمن

شناخت علمی خویش قرار داده و مورد

تجزیه و تحلیل قرار میدهد و کثر هوشیار

درست در زمانی که جهان بازرگانی سرست

از پیروزیهای تراکم سرمایه کوس لمن الطکی

میزد و جنبش های سقیمه با اصول مادی و روح انگیز لرزه برارگان گیتی انداخته بودند و جهان با بحران فعلی روی آورد نشده بود در جواب سئوالی تحت عنوان تمدن به کجا می رود ؟ پاسخ می دهد : (۷) این سئوال فریاد هولناکی است که از اعماق دل جامعه بیرون می آید . ناله جامعه هائی است که خود را بر لب پرتگاه و دستخوش اضمحلال می بینند . خلاصه این سئوال منتسب بروحی است یا مرد میست که لبریز از بدبینی اند . از جمله سئوالها و فریاد ها و ناله هائی است که در اعصار گذشته نیز بارها شنیده شده هم سیصد پیش از مسیح . هم در زمان مزدك و هم پیش از حمله مغول هم هزار و هشتصد و پنجاه سال پس از مسیح و در این عصر از زمان ناصرالدین شاه به بعد . بدینسان دکتر هوشیار یادیدی تحلیلی بعمل تاریخ ادیان و فراز و نشیب جوامع را تجزیه و تحلیل کرده و بنیادهای عصر حاضر را مطابق اعصار انتقالی در قرون گذشته دانسته و ظهور حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی را طایع عصر جدید و نظام نوین جهانی قلمداد کرده است . سپس در باب تمدن به بحث بسیار موشکافانه ای پرداخته و امتیازات تمدن را نسبت به طبیعت بر شمرده و نظراتی مترقی در شناخت تمدن و تاریخ عنوان نموده و چنین ادامه می دهد : برای حکم در باب تمدن باید بیشتر در مفهوم تمدن غور کنیم . ما عادت کرده ایم کلمه تمدن را همچنان یک مفهوم کلی در نظریات ما و در تمدنهای مختلفه را مانند رودخانه هائی که در این

دریای کلی میریزند بدانیم و در حقیقت يك جریان تشکیل بد هیم با وجود تصور چنین وحدتی و سیرسوی يك چنین وحدتی باز در این زمان هفت تمدن را در عرض میگذارند و آنها را با هم مقایسه میکنند

- ۱- تمدن چینی ۲- تمدن هندی
- ۳- تمدن آشوری و بابلی ۴- تمدن مصری ۵- تمدن یونانی ۶- تمدن عربی ۷- تمدن اروپای غربی

چنانکه میدانیم طبیعتیون انسان را موجودی ارگانیک میدانند و جز موجودات زنده و آلی سطح زمین بشمار میآیند و حق هم دارند . ساختمان بدن انسان و وظایف طبیعی آن از لحاظ جلوه (فنومن) همه را متعلق بیک وحدت میدانند که محیط بر این حدود و شروط می باشد . با وجود اینکه قرابت انسان را با فنومنهاي طبیعی دیگر بخوبی دیده اند باز در يك مورد او را از جهان ارگانیک و آلی دور تصور کرده اند و آنها هم در مورد تاریخ و تمدن اوست خوبست بیایند و در کلمات و تعبیر هائی از قبیل جوانی و پیری ، موسم شکوفه و پائیزی یعنی تالیف و تحلیل قوا که هر کسی آنرا در باره موجودات زنده بکار میبرد . بیشتر تحقیق کنند و آنها را در باب اجتماع نیز بکار ببرند . اگر چنین کنند آنوقت تمدن مصری تمدن هندی تمدن بابلی و آشوری یا تمدن مغرب زمین هر کدام را عبارت از ترکیبی از جلوه ها و فنومنهاي موجود زنده تمام و کمالی خواهند دانست و آن تمدنها را عبارت از جسم و تن و " نمود " يك روح مصری یا يك روح هندی یا يك روح بابلی یا يك روح مغرب زمینی خواهند دانست

و کوشش خواهند کرد که در تاریخ این تمدن‌ها مشخصات و آنچه برای هر یک از آنها مشخص *Typique* و ضروری است بدست آورند من نمیدانم چرا باید اباداشت از اینکه تمدن‌ها هم موجودهای زنده‌ای هستند مگر شما برای اجتماع روحی قائل نیستید مگر اجتماع زنده برخلاف موجود مرده فعل و انفعالات بارز و پیچیده‌ای ندارد؟

روزی با یکی از دوستان بر لب آب گذرانی بر لب جویی ایستاده بودیم میدیدیم که چگونه خرده چوبها و خاشاک با جریان میرفت، لیکن در این بین هم دیدیم که ماهی‌ای مانند تیرخلاف جریان میآمد زود او را متوجه ساختم و گفتم ببین، تنها این موجود زنده است که میتواند برخلاف جریان برود و محکوم مکانیسم نیست. موجود مرده محکوم جریان است. زنده‌ها همیشه با جریان‌های مرده کش نمیروند. پیغمبران با جریان نرفتند بلکه خود جریان درست کردند. اگر تمدن‌ها را جاندار فرض کنیم آنوقت بوسیله روش تمثیلی خواهید فهمید که تمدن‌های بعد نیز چه سرنوشتی خواهند داشت و نیز باید دید که آیا این قوم که قوم ایرانی باشد تمدن مستقل دیگری به جهان خواهد داد یا خیر؟ شاید همین کشور تمدن دیگری به جهان داده است و در حال جنین است (تاریخ سخنرانی ۳۲۴ شمسی است). یا اینکه شما تصور میکنید که ما انگل تمدن‌های کهنه و مرده دیگران خواهیم بود، یا اینکه خیال میکنید که ما مانند روده کوربه شاقول هیکل دیگری آویزان خواهیم بود؟ من تصور نمیکنم و باور ندارم. در ممالک دیگری گونه

سئوالات از خود کرده اند در ایران هم از صد سال باینطرف آن هسته زنده‌ای که در بدن مرده‌ای موجود بوده و بیصدای بخارج الحی من المیت فعالیت میکرد. حتی همان موجود زنده‌ای که غالباً از نظر جوانان ما مکتوم مانده جوانی از سرگرفته در مقابل این نظردوری نظر خطی یا مستقیم نیز هست که تاریخ را محفظه‌ای از اتفاقات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بدون نظم و ترتیب و هدف‌های اجتماعی تصور میکند تصوری که عظمت درامهای اشی لوس اهمیت گاتاها نیایش گرم و گریای موبدان در آتشکده‌ها صدای موثر موزن در سحرگاهان در بالای مناره‌ها - مناجات عمیق خواجه انصاری پشت بامها - طاقهای عظیم و متین مساجد و آثار ابدی سعدی و حافظ همه مترتب بر کمی و بیشی خوراک حاصلخیزی و لم‌پررعی زمینها و دسته بندیهای اقتصادی و امثال آنهاست و همه را از جمله امور و احتیاجات ثانویه سردن محصول نظریات مربوط به علوم طبیعی به نحو خاص آن است. و نتیجه اشتباهات نظری است که در اواسط قرن ۱۹ و در اطراف سال ۱۸۴۸ در آثار بخصوصی بحالت تبلور درآمد و آن نظریات عبارت از بکار بردن اصل علیت بوضع مبالغه آمیزی در تاریخ است که پدیده‌های منفرد تاریخی را طبقه بندی کرده و خواسته است مفاهیم کلی بنا بر روش علوم طبیعی در اجتماع و تمدن بدست بیاورد. این نظر اصل علیت را همانطور که در علوم مکانیکی بکار میرود در تاریخ هم بکار میرود و امروزیکی از مباحث تاریخ همین است که آیا واقعا

میتوان بعضی از وقایع را که غالباً " محرک " و " موتیف " آن بر نامجهول است علت وقایع دیگری دانست و بعضی دیگر را بدین ترتیب بوضعی ساده و بدون هیچ مقدمه از جمله معالیه و مورثانویه پنداشت؟ . . . هرگاه جریان تاریخ را چنین بنگاریم یعنی تاریخ جهان را متشکل از تمدنهای مختلفه بدانیم یعنی روش علم الصوریه مورفولوژی که در نتیجه مقایسه دقیق وقایع ادوار مختلفه است (مثل اسوالد اشنیگر) میتوان فهمید که تمدن عصر حاضر در چه مرحله ایست و بالاخره بکدام طرف می رود . . . و بنا بر همین روش تمثیل نتیجه (دوری) بدست میاید همانطور که فصول دوری و متناوب است و پس از طبی فوس معینی میایند و میروند . . . (و این روند در انسان نیز صادق است) همین دوره ها نیز در تاریخ تکرار میشوند تپ های تاریخی هم رجعت میکنند . . . و اگر چنین باشد باید قرون و عهد هائی که در آنها رجعت واقع شده است نیز با هم مشابه باشند . اگر وضع تاریخی امروز همانطور است که در زمان مسیح یاد زمان پیغمبر ارم بوده پس باید خواه ناخواه رجعتی پیدا آید و تمدن هم تغییر کند و " دور " منتهی در مرحله بالا تکرار شود .

سخنرانی استاد هوشیار در اوج شکوفائی تصور انیستی برای اداره امور اجتماع از اهمیت ویژه ای برخوردار است و بخصوص هنگامی که با تهوری که خاص مومنان است تجدید حیات الزامی تمدن و درجدید در حیات آدمی را با ظاهر مورز میان آسمانی از ایران مترادف دانسته

و یادیدی وسیع و آینه نگره از تمدن دانشهای زمان فراتر میباشد خطوط آینده را ترسیم میکند .

دکتر هوشیار در یکی دیگر از سخنرانی هایش در گانون هدایت افکار پس از اشاره به ظهور و سقوط تمدنهای مسالیه را به دوگانگی شهر و ده در مرحله تمدن مسالیه رسانده میگوید : . . . پس از هر ده نشینی شهرنشینی است و بیحاصلی . شهرهای بزرگ يك تا چند میلیونی که عمده از سنگ و سیمان ساخته شده نشان تمدن است نهایت است در مرحله تمدن شهرهای بزرگ مانند پارازیت خون دهات و نقاط دیگر کشور را می مکند و حتی نمیکند آنها را برسد . در زمان تمدنهای همه جلوه همه کس را متحد الشکل کنند .

در مرحله تمدن شهرهای بزرگ پرویا گاند میکنند . فقط پرویا گاند میکنند در مقابل شهرها همه جای دیگر ده است همه جاسر بر روستاست و همه جارا تحت کلمه پروونس province میاورند و دیگران را (پروونسالی) یعنی دهاتی میخوانند و خیال میکنند زمانی به آنها کم میکنند که آنها را از کشاورزی به کارگری سوق دهند یا اینکه کشاورز را کارگر و عمده بدانند یعنی متحد الشکل کنند و تحت يك کل بیاورند چنانکه میدانیم رم تمدن متعلق به فرهنگ یونان بود . رم تمدن فرهنگ آنتیک بود فرهنگهای هندی و چینی و بابلی و مصری و ایرانی و عربی نیز از این قاعده مستثنی نبوده اند . شهر سیراکوس به همین مرحله رسید و از میان رفت . شهر آتن هم به همین

مرحله تمدن رسیدن و از میان رفت شهر — اسکندریه به همین مرحله رسید و از میان رفت شهرنیشابوریه همین مرحله رسید و از میان رفت شهرهای ری و بغداد و سامره نیزه همین مرحله رسیده از میان رفتند پس از آن پاریس آمد . پس از آن نوبت به لندن و برلن و نیویورک رسید و یا میرسد . همه شهرهای چند ملیونی . همه محل تراکم جمعیت . همه شهرهای سنگی و ریسمانی در شهرهای بزرگ آخرالزمان بجای " تراد پسیون " و سنن و آداب ، خونسردی عقل میآید . آنها چه عقلی . . عقلی که از سقراط و ارسطو پیشی میجوید و کم کم به آموزشهوانی و غرایز اولیه انسانهای ماقبل تاریخ ارتباط مستقیم پیدا میکند . حتی سیستم هرکه هرکه ماقبل تاریخ را تبلیغ میکند و پشت سر آن خالصترین استبداد را بخورد بشرمید هد . و اسم آنرا تکامل میگذارد بدینگونه که کترهوشیاریکی از بارزترین تضاد های عصر ما را به سیستم های آخرالزمان پیوند میزند و گانگی شهروده صنعت و تولید افسارگسیخته آن ورشدد بی امان اقتصادی که روح حیات را سرد و منجمد ساخته و آدمی را با زیبایی و شناخت آن بیگانه نموده و مصرف بی حد و حصر که پیامد آن بشمار میرود و سرخ فرهنگهای سقیمه جهت متحدالشکل کردن انسانها یعنی آدمک ساختن . و انفجار جمعیت استثمار و توسط جاذبه های شهری و ظهور و بروز ارزشهای نحیف که وابسته به جنبه حیوانی آدمی است و بالاخره انبساط و توسعه بازار و سرمایه در سطح جهان و بحرانهایی نظیر بحران جمعیت ، تغذیه

جهانی ، انرژی و مواد اولیه و تغییر بنیادی نهاد هایی که اساس سیستم های اقتصادی وی را تشکیل میدادند و افتراق میان ثنوری و عمل و هزارویک نکته باریکترز موهمه و همه نمود هایی هستند که در آخرالزمان گریبانگیر بشری میشوند که در واقع کلید وحدت خود را گم کرده است و این حالت که امروز تمام دانشوران را در شرق و غرب به اندیشه فروبرده است و همین بحران شهرهای بزرگ را بقبول و کترهوشیاری شهرهای آخرالزمان است که احبای الهی را مکلف به هجرت به اقصی نقاط بعیده عالم نموده و آنها را از تجمع در شهرهای بزرگ بر حذر میدارد . چنانکه در تمام توابع حضرت ولی محبوب امرالله و پیامهای بیت العدل اعظم الهی این مساله بنحو بارزی تاکید شده است .

و جالب است که این بشر ادعای منطق و عقل نیز دارد و بقول کترهوشیار (ادراک منطقی و عقلی هم جزاموری که در جائسی قرار دارند و در حرس میآیند . یعنی " بت " چیزیذ یگرا ادراک نمیکند فقط کم را ادراک میکند . عقل واقعا " جز وسعت و کمیت چیزیذ دیگری ادراک نمیکند یا کمیت متصل را ادراک میکند مانند زمین خانه و ملک یا کمیت منفصل که عبارت باشد از پول . . چنانچه در حدیث سلمان میگوید " یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم و فسادهم قبلتهم و نانیهم درینهم و شرفهم متاعهم " در همین زمانست که مردم بیروح میشوند لیکن ظاهرا " با فکر میشوند . روشن فکر میشوند . ایده آلیسم برای آنها فحش است . برمسند هائی مینشینند که جایشان نیست . تمام اینها

علائم خاموش شدن آتش فرهنگهاست
تمام اینها علائم ظهور تمدنها یعنی علائم
هیبوط و نزول است.)

در ادامه این بحث، دکتر هوشیار به
از دست رفتن شخصیت آلی و (ارگانیک)
انسانها و جوامع و ادامه روند رشد انفسار
گسیخته و بی رویه و کمی در اقتصاد متعلق
به آخرالزمان اشاره میکند و اخلاقیات
و ارزشهای نحیف و طبیعی زمانها را بیا در
حمله میگیرد و به سستی بنیادها و اینکه
محور تمام اعمال و انگیزه ها چه مستقیم و چه
غیرمستقیم پول و جان به و بازیهای جاد وئی
آن میباشد اشاراتی صریح و مستند مینماید
و ما چه نیک در می یابیم صدق گفتار استاد
را در گزارشهای اندیشمندان کلوپم
در مورد اهمیت رشد ارگانیک و لزوم حیاتی
آن برای رفع بحرانهای عصر ما و جلوگیری
از تصادم و انفجار جهانی .

حمله دکتر هوشیار به ماشینسم عقب
نشینی در برابر تحولات زمان نیست بلکه
حد اعلای تکامل است که بعد ها دانشمندان
به اهمیت آن پی بردند. دکتر هوشیار در
همان سخنرانی میگوید: "آقایان خواهید
فرمود چه عیب دارد اگر وسایل ماشینی

زیاد بشود؟ مگر قرن ماشین حتی از لحاظ
کشاورزی پربرکت نیست. لیکن
مقصود من این نوع تاثیر نیست بلکه ما باید از
ماشین استفاده کنیم و بر ماشین سوار
شویم نه اینکه ماشین بر ما سوار شود. باری
استاد دکتر هوشیار در تمام زندگی پر بارش
آنی از حرکت و جنبش برای آگاه ساختن
انسانها از حقایق این امر مبارک با زنا استاد
آثار متنوع او که اشارات مختصر و بالطبع نسا
رسانی در این مقاله به آنها شد دال بر
این واقعیت است. زندگی او همانند همان
ماهی بود که برخلاف جریان حرکت میکرد
و ناشی از حرکت و یو یائی اندیشه های
راستین او بود و در اوج عظمت و خلاقیت
که همگان را با هر آرزمان - به ستایشش
و امید داشت نمونه فروتنی و بندگی و امحاء
هرگونه جاه طلبی بشمار میرفت که همانند
خون حیاتی ترین مساله حیات بهائی
است چنانکه میگفت :

"عظیم باشید به عظمتی منتهای
صمدیت الهی و متواضع باشید
به تواضع بویگ نازک و شکنندها
در نسیم سحرگاهی"

مراجع :

۱- مائده آسمانی جلد ۲، صفحه ۲۰، باب
پانزدهم

● ۲- مقدمه کنجکاوی در چگونگی کودکان
و نوجوانان یا تحقیق دقیق در شخصیت
انسان تالیف دکتر آلبرت هوت به ترجمه
دکتر هوشیار

● ۳- مقدمه آقای دکتر رضا آراسته دانشیار
آموزش و پرورش و دانشسرای عالی تحت
عنوان دو سال با هوشیار در مقدمه کتاب
سخنرانیهای تربیتی پروفیسور آلبرت هوت
آلمانی استاد دانشگاه مونیخ

● ۴- همان مقدمه

● ۵- واژه نامه چند کتاب بخصوص کتاب
سیر فلسفه در ایران از محمد اقبال لاهوری
به ترجمه امیر حسین آریانپور

● ۶- سخنرانی آقای دکتر امیر حسین آریانپور
در مراسم یادبود استاد از طرف مجله سپیده
فردا

● ۷- متن سخنرانی های استاد هوشیار در
کانون هدایت افکار در جلسات متعدد در
تهیه این مقاله از متن سخنرانیهای خانم
آرزو رهنما و آقای عیسی سپیدی که در مجلس
یادبود استاد در ۲۱/۸/۳۶ در سالن
دانشکده ادبیات دانشگاه طهران ایراد
شده است بصورت پراکنده و در بیان عقاید
و روش های تربیتی و خصوصیات اخلاقی
استاد استفاده شده است.

ضمناً " لازم بیاد آوری است که نقل
نوشته ها و عقاید و سخنرانیهای کسانی که
نامشان رفت فقط به جهت ارادت است که
به خود استاد هوشیار داشته اند و ستایش
ایشان و در همه تن دیگر از عظمت مقام
و شأن علمی استاد لزوماً به منزله قبول تمام
باورها و آرمانهای استاد توسط ایشان
نمیشود .



این عکس را که اعضای لجنه ملی تربیت امری بیادگار گرفته اند جناب دکتر
 امانت الله روشن در اختیار آهنگ بدیع گذاشته اند که از لطف ایشان سپاسگزاریم.
 ردیف ایستاده از راست به چپ:
 ۱- جناب هدایتی ۲- جناب عباسعلی روحانی ۳- جناب مجذوب ۴- جناب آوارگان
 ۵- جناب راستانی ۶- جناب شهیدزاده
 ردیف نشسته از راست به چپ:
 ۱- جناب امانت الله روشن ۲- جناب
 مسیح ثابت ۳- جناب دکتر هوشیار ۴- جناب

هو الله

یا نعیم عبد البها^۱ همواره در قلب حاضری
و در خاطری از یاد ت فراغتی نه و از کسرت
فراموشی نیست زیرا مومنی و سالک موقسی و
مهربان ثابتی و نایت مطیعی و منقاد منجذب
جمال ابهائی و متوجه بطلعت اعلی ناطقی
به ثنا و مبلغی بین الوری

۴۴

نعیم

شاعر زمان ما^(۱) قسمت ۲

دکتر ناصر ثابت

قصیده نونیه و مسقط بهاریه
(دو نمونه بارز از اشعار نعیم)

این دو اثر نمایانگر و حالت خاص تاثیر و شادی از نعیم بوده و بخوبی نشان میدهند
که چگونه طبع بزرگ این شاعر مانند دریائی شفاف و بیکران گاه از آرامشی جاودانه برخوردار
بوده و گاهی در اثر روزش نسیمی مخالف آنچنان متلاطم میگردد پده که امواجش بر ساحل وجود او
میتابد .

قصیده نونیه

قصیده نونیه که مجموعاً شامل ۱۳۴ بیت و قافیه مختوم به "نون" میباشد دارای
اجزای مهم زیر است .

— تاثیر رونی و عمیق شاعر : پیدا است که وجود نقض در مقابل مقام عهد و میثاق آنچنان
نعیم دلدادہ حضرت عبد البها^۱ را در مند نموده که گوئی راهی از دل به دیده گشوده و
قصیده را باورزی سنگین اینچنین شروع نموده است :
مرا بود دل و جشمی زگردش گردون یکی چو دجله آب و یکی چو لجه خون

۱- عنوان این مقاله در شماره گذشته اشتباهاً "نعیم شاعر زمان ما" نوشته شده بود .

در ادامه این سخن به بی ارزشی جهان مادی و کلیه تظاهرات آن پرداخته و پس از اینکه خواننده را در اندوهی عمیق فرومیبرد اشاره میکند که آنچه قابل افتخار است هوش و روح بوده و جسم را ارزش و اعتمادی نیست .

— صرف عمر به کسب علوم : افراد بدون تعیین و تعریف یک هدف نهائی بکسب علوم ظاهره میپردازند و از علوم الهی که در حقیقت اصل و مایه فکری حکمای حقیقی است غافل میمانند تا آنجا پیش میروند که علوم الهی را ظنون و ظنون طبیعی را علوم می شمارند . همانگونه که روش همیشگی نعیم بوده و هرگز راه مبالغه پیش نگرفته و از حد اعتدال خارج نشده دانش حقیقی را ارج نهادن و حکیمی را که نماینده چنین علم و دانشی است با تحسین فراوان توصیف میکند .

جهان سراسر است و حکیم اند روی جای خرد

زمان تن است و علوم اند روی جای عیون

و فوراً برای آینده حد قدرت محدود به خرد انسانی نگردد و گردش زمانه را وابسته به نیروئی مجرد و ما فوق عقل آدمی میدانند و برای درون گرائی نیز فضائی وسیعتر از جان آدمی متصور است .

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| روای عقل تو عقل در گریه غالب | درون جان تو جان در گریه مکنون |
| ز ما و رای طبیعت اگر مد در نرسد | بدین جهان بخدا این جهان شود وارون |

— خلق جدید : نعیم جهت استدلال مطلب خود بهمان شیوه " نوآوری " که قبلاً اشاره شد بجای تمسک بفرسای غامض بیک حقیقت بارز اشاره میکند و آن عبارت از خلق جدیدی است که بدست جمال مبارک صورت گرفته است و گروهی را در جهان پیرایه آنروز خلاف کلیه رسوم معتاد به یاد داشته و همین را بهترین دلیل جهت اثبات نظر آنان دانسته است .

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| گروهی از عقلا برخلاف عادت کسل | بطوع طبع بهین غوطه میزنند بخون |
| بمیل طبع ببین جمعی از جهان بیزار | بیطیب نفس نگر قومی از وطن سرگون |
| ببین بشوق و شغف فرقه های همه مقتول | ببین بدوق و طرب زمره ای همه مجنون |
| جمیع مست و غزلخوان ولی نه از یاده | تمام محور پیریشان ولی نه ازافیون |

| | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| بی بنای شریعت ز کس نخواست مدد | بلی نداشت به پا آسمان خدا بستون |
| هزار حریف که دارم در این قوافی تنگ | هزار نکته که نتوان نمود نش موزون |

— تا شروتمسک به اراده رحمانی : نعیم بخوبی متوجه این مطلب است که در رورطه تالعات موجود صرفاً باید متمسک به اراده الهی بود و وقتی بیاد مظالم وارد به حضرت عبدالبها از طرف ناقضین میافتد تاریخ نقض را از آدم تا جمال قدیم ورق میزند شاید خاطر من اراده الله را نیز که خود مایه آرامش نعیم بوده شادی بخشد .

| | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| توای خلیفه رحمن وای سفینه نوح | غمین مشو که حقیقت ز نقض شد موهون |
| بمهد حضرت آدم به جو رو کین قابیل | بدون جرم و گنه ریخت از برادر خون |

بعهد حضرت اعلیٰ د وتن وحید شدیند یکی رشید امین ویکی جبان خشن
 بعهد طلعت ابهی هم اینچنین با یکی است ثابت عهد ویکی است ناقص د ون
 - قسم نامه : در پایان این قصیده نعیم دارای قسم نامه ایست که میتوان بیست
 اول آنرا بیت گریز قصیده نامید . این سبک در اکثر کارهای مدحی او پیش میخورد و خواننده
 کمتر میتواند از مقدمه يك اثر راهی را که نعیم برای مدح حضرت عبدالبهاء در پیش گرفته درك
 نماید .

| | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| قسم به روی توای مقتدای کل امم | قسم به موی توای رهنمای کل قرون |
| قسم بوجه تو یعنی به وجهه المشرق | قسم به سر تو یعنی به سره المخبزون |
| به خاکپای تو یعنی به کیمیای مراد | به گرد راه تو یعنی به توتیای عیون |
| که بی ثنای توام مطمئن نگردد دل | سرفراغ ببالین نع نهد مد یون |
| ولی نعیم کجا مدح تو تواند کرد | نیازموده نهاده است پای در جیحون |

مسما بهاریه

قطعه با ترسیم و توصیف طبیعت در ابتدا ای تابستان شروع میشود ، این مقدمه از
 دیدگاه عاشقی که دارای د وصفت بارزی یعنی هنرمندی و دلدادگی است بوجود میاید وقتی از
 این نقطه نظریه میوه های گوناگون و رنگارنگ فصل تابستان نظرمیافکند مانند اینستکه نقاشی
 با مهارت تمام به نقاشی باغی پر از میوه پرداخته ولی بعد چهارمی رانیزیکار گرفته که بوسیله
 آن بین طبیعت و عالیترین احساسات عاشقانه رابطه ای مستقیم برقرار کرده است . در ماورا
 چنین ترکیب ماهرانه ای قدرت پروردگار که خالق اصلی و گرداننده منحصر بفرد این کارگاه
 است نیز لحظه ای از روشن نمودن ضمیر هنرمند باز نایستاده و جنبه عرفانی مسط مورد نظر را
 نیز غنی ساخته است .

بدین ترتیب نعیم دست به خلق شاهکاری میزند که نظیر آنرا در ادبیات قرن اخیر
 نمیتوان یافت .

فروجوانی گرفت طفل رضیع بهار لب زلین شست باز شکوفه شیرخوار
 باز درختان شدند بارور و باردار سرنهان هر چه داشت کرد عیان روزگار
 تو گوئی امروز شد سرخدا آشکار

د هقان یعنی خداوند باغ آن توانگری که کارگاهش معلو از مرد است در اول تیرماه
 از شهر رخت بر بسته و در بوستان خیمه زده و به نظاره گذشت تیر و مرداد میبرد از د که همه اطفال
 باغ کامل عیار میشوند . در اینجا نعیم به توصیف یکایک این افراد میبرد از این توصیف از چهره
 زرد و غبار آلوده "به" تا حالت خاص درخت تانک که گوئی مانند شیخ شهرت سبحی نقره ای بدست
 گرفته و باقامتی خمیده در گوشه ای ایستاده را شامل میشود بطوریکه فوقاً اشاره شد نعیم
 وقتی در کائنات نظرمیافکند چیزی جز عشق و حالتی قشنگتر از حالت معشوق نمی بیند فی المشل

وقتی به ترسیم " سیب " میپرد از این نکته رابه حد اعجازد رکارشعری وارد میکند :

برزبرشاخ بین سبک سیمین ذقن نیرخ سرخ دوست نیمرخ زرد من
عاشق و معشوق کی بود بیک پیرهن نی غلظم عاشقی است کشته خونین کفن
بجرم دلداری زدند اورابه دار

گاهی نعیم به روشی شعر میگوید که خواننده تا آخرین مصراع را نخواند نمیتواند به لطفه ای که درون خاطر شاعر نهفته است پی برد و وجود همین حالت معماست که خواننده را تا پایان قطعه در حالتی از جستجو و کنجکاو نگه میدارد .

طبیعت لعل ساز لعل تراشید ه باز لعل تراشید ه راپهلوی هم چیده ه باز
پهلوی هم چیده ه رابه نقره پیچیده ه باز نقره پیچیده ه رابه حقه پوشیده ه باز
حقه پوشیده ه رابه نام نامیده ه نار

هدف اصلی از سرودن مسقط بهاریه مدح و ثنای حضرت عبدالبهاء است منتها این بار نعیم ابتدا مانند یوحنا تعمید دهنده که مردم را از آلودگی ظاهر و باطن پاک میکرد تا لایق ورود بملکوت مسیح گردند با مقدمه ای که بر شاهکار هنری خود میسازد بعلمت نوآوریها ی متعدد و منحصر بفرد کتبه ارتباطات فکری خواننده را با محیط اطراف خود قطع میکند . همینکه زمینه انفعالی آرام شد و خواننده جز در طریق نعیم قدم نزد بی پرده به مدح و ثنای حضرت سرالله میپرد از .

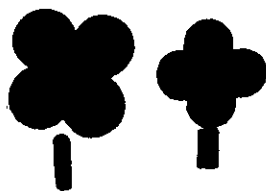
جهت نیل باین منظور مقدمه این مسقط طولانی است و در همین فضای وسیع است که دشت و بستانی در حد کمال بوسیله نعیم ترسیم گردیده و خواننده را آنقدر به تماشا ننگه میدارد تا بیکلی خود را جزئی از این کارگاه احساس نماید سپس به توصیف فردی میپرد از کوه وجود او در این کارگاه غنیمت است و فرقت او دیگر طاقت تحمل را از نعیم سلب نموده است . این فرد که دارای سیرتی نازنین و رحمتی مستعان بوده و طلعت و رفعت او به آفتاب و آسمان طعنه میزند جایز خالی است . ناگهان مژده میدهد که حضرت عبدالبهاء وارد شد . این کار که نعیم با انجامش ناظر صحنه را غافلگیر میکند در حدی از مهارت صورت میگیرد که وجود انسان بی اختیار مملو از عشق حضرت عبدالبهاء شده و روح به اهتزازد رمیاید و در پی آن مطرب محفل و ساقی مجلس رابه نوامیخواند :

بازد آمد زد جلوه کنان دوست دوست دیده غلظ میکند نیست غلظت دوست دوست
چه جای پیراهن است بتن بد ریوست ساقی مجلس بگو یارد گرد دوست دوست
مطرب محفل بخوان بارد گریار بار

و بدین ترتیب اصل مدیحه آغاز میگردد . در این مدیحه به اکثر نعوت حضرت عبدالبهاء از قبیل فرع قویم ، اصل قدیم ، سر مکرم ، اصل مقدم ، غضن اعظم و سایر عناوینی که از قلم و لسان جمال مبارک نازل شده اند اشاره مینماید . در مقابل این صفات و کمالات عشق او در هر دلی به نوعی نهفته است .

شمس جمالت چو گشت بعالم افروخته بهر کسی عاشقی بنوعی آموخته

یکی چو حجاب و چشم بمهربرد و خسته یکی سراپا چو شمع ساخته و سوخته
 یکی بی سوختن پرزده پروانه وار
 نعیم در سرودن این مدیحه چون خود را بین احباب میبندد و آن فضای رحمانی را
 از وجود اغیار خالی میداند رعایت هرگونه تکلفی را بیهوده میانگارد و زبان شعرش مانند راز نیاز
 درونی بدون عاریه است .
 نعیم وصف حبیب برای احباب گفت چو بین الاحباب بود تسقط الاداب گفت
 ولی به توصیف حق هر چه زهریاب گفت بعجز ما للتراب ورب الارباب گفت
 بنده کسجا بی برد بذات پروردگار
 بررسی در نمونه فوق الذکر آثار نعیم جهت نشان دادن روشهای مختلف قصیده
 سرایی او کافیهست. در مقاله آتی به استناد ترکیب بند و این در و اثر بررسی مختصری در کاربرد
 قواعد وزن و قافیه بعمل خواهد آمد .



تذکره و تصحیح

در شماره ۲۷ و ۲۸ هذگ بدیع (شماره قبل) صفحه ۲۲ سطر ۱۶ بجای کلمه حضرت
 ولی امر الله اعتباراً حضرت بها لله تا بیعده ۱۰ از خوانندگان عزیز تقاضا
 داریم تصحیح فرمایند .

” ای خداوند این مستمند را در ایوان
بلند جای ده و ارجمند فرما و در فلک قفران
اختر تابان کن و در سایه درخت امید مسکن و
ماوی بخش ”

حضرت عبدالبهاء

درخت امید

پرشان و در مانده بی پناه
بیقتاده در گرد باد گناه
بدلها امید افکند گاه گاه
نیابند غیر از خیال تپاه

به صحرای بی حاصل و بیگانه
نماید سوی شهر امید راه

به چشم خرد گرنمائی نگاه
پراز مهر و شادی پراز فروجانه
بزرگ پیام آوران اله
سپید است و ز بها چو روی پگاه
شب و زلف مشکین و چشم سپاه

سیروس نراقی

بشرکاروانی است گم کرده راه
سرافکنده و نساتوان و نزار
کویر سراسر سراب جهان
دوان تشنگان در پی آبولیک

بود تک درخت بیابان نشین
نشانی ز آبادی و زندگسی

درخت امید است امر بهاء
نشان جهانی است نو ساخته
جهان نوینسی ره آورده
ز سر تا بهای آنچه در آن بود
در آنجا سایهی نباشد مگر

متن زیر ترجمه سخنرانی دکتر نصر تالله
راسخ استاد و رئیس گروه تاریخ کالج لوئیس
اند کلارک در برابر انجمن افتخاری تاریخ
(فی - الفا - تتا) است .

ترجمه از مجله نظم جهانی World Order

“فرد عادی در تاریخ”

کارمورخ از جهتی جالب است و از
لحاظی مخاطره آمیز. جالب است زیرا
گذشته را باز می آفریند. بقول فیلسوف و مورخ
آلمانی ویلهلم دیلدی:

“انسان محصور و محدود در
واقعیات زندگی نه فقط بوسیله
هنر، بلکه با فهم تاریخ نیز
خویش را آزاد میسازد.”

توالی صحنه ها در یک نمایش بیننده
را قادر میسازد تا خود را در نقش شخصیت های

نمایش ببیند .

“انسان میتواند از طریق مطالعه
تاریخ در قالب بسیاری وجودات
دیگر زندگی کند. نقل و روایت
تاریخ هم در ما همین حالت
زندگی در قالب دیگران را ایجاد
می کند.”

دیلدی می نویسد: برای من هم
مانند بسیاری دیگر مردم امروز، زندگی
با تجارب فردی و شخصی باعث محدودیت

(۱) عنوان مقاله The non-hero in history است که میتوان غیر قهرمان در تاریخ
معنیش کرد. غرض همان فرد عادی یا کسی است که نقشش در تاریخ با آب و تاب نقل نشده
و جنبه رهبری و قهرمانی ندارد .

فکری میشود. ولی وقتی نامه ها و نوشته‌ها^ی لوتر، یا شرح حال او را بقلم معاصرینش مطالعه میکنم و اسناد اجتماعات و شوراها^ی مذهبی و شرح فعالیت‌های رسمی او را میخوانم خود را در مسیر یک جریان قوی مذهبی میبینم که تجربه اش خارج از امکانات بشر امروزه است و در آن خطر کردن در حد مرگ و زندگی مطرح است. با اینهمه احساس میکنم دوباره در متن این حوادث زندگی میکنم.

با توفیق در باز زیستن در تاریخ است که ما مورخین سهم خویش را بگنجینه فکری بشر اضافه میکنیم و "در آن جزئیات امر را چنان کامل مییابیم که گوئی مجموعه ای - پیوسته در مقابل داریم."

تاریخ از جهت دیگر اهری پر مخاطره است زیرا نقل و روایت به تنهایی نمی تواند در شخص توانائی فهم تاریخ بوجود آورد رفتار انسان نیازمند توضیح است. مورخ باید اگر نه برای خوانندگانش لا اقل برای خود رابطه ای منطقی بین اعمال افراد و علل آن ها بیابد. توجیه رفتار انسانی بسادگی ممکن نیست. انگیزه انسان ترکیب پیچیده ای از عوامل بسیار است و در مسیر تاریخ این ترکیب بر حسب زمان، مکان و شخص تغییر میکند. تاریخ عیناً "تکرار" نمیشود و حتی برجسته ترین رویدادهای تاریخی میتوانند از لحاظ انگیزه، تاثیرات و مفهوم کاملاً متفاوت باشند.

بنابراین باز ساختن گذشته بهیچ روی آسان نیست. بلکه وظیفه ای مشکل و پیچیده است ولی برای یک مورخ غیر حرفه ای توضیح ساده ای کافی است. در نظر او تاریخ یک

مجموعه داستان است و همه داستانها باید قهرمان داشته باشد و شیطان، از اینرو فرضیه "مردان بزرگ" برایش طبعی جلوه میکند. قهرمان پرستی بد رجعات متفاوت مشخصه همه آد مهاست. قهرمانان به مراتب بیش از عملیات غیر شخصی سیاسی یا نیروهای صرفاً اقتصادی توجه مردم را جلب میکنند در آن ها مردم همواره تصاویر روشنی از قهرمانان نقش بسته است. تاریخ متداول این باور را تقویت میکند که رویدادهای مهم تاریخی کار افراد برجسته بوده است "تاریخ" بقول یکی از مورخین "داستان افراد موفق است یا بهتر بگوئیم فرد موفق تاریخ را میسازد".

در کتب تاریخی، در افسانه ها، در بناهای یاد بود، در نقوش دیوار قصرها و معابد، در هنر و ادبیات، این قهرمان است که بر عرصه حاکم است. قهرمان است که تاریخ را می نویسد. در نظر من ستون تراستان نمونه جالبی از این شیوه سنتی نقل تاریخ است. یک توجیه عینی است. نمونه هنر مرسوم رومی است که واضحاً "وامدا" خود را بگروه عظیمی که نمی توانند بوسیله کتب کسب اطلاع کنند و لذت ببرند مینمایاند. بر روی این ستون که حدود ۴ متر ارتفاع دارد و قطرش در قاعده ستون ۴ متر و در قسمت بالا بیش از ۳ متر است در حال حاضر مجسمه غول پیکری از یطرس نصب شده ولی در اصل تندیس ۴ متری امپراطور قرار داشته است. همه کس میتواند عملیات ترایان بر علیه حکومت دیشیا Dacia را از آغاز تا انجام در آن مشاهده کند. در نمود محل مختلف ترایان بهشیت قهرمان تصویر شده

همیشه در موقعیتی مسلط همیشه آماده
فعالیتی جدید همیشه بصورت يك قهرمان
بسرتر.

رفتار فاتحین اغلب در خاطر ها نمی ماند.
در يك صحنه دهکده سوخته ای بچشم
می خورد و بعد داستان سرهای بریده
جمعی در پیشانی است که بوسیله سربازان
امپراطوریه پیشگاه او تقدیم میشده است
این صحنه ها جزئی بی اهمیت از روایات
تاریخ است امروز فقط عده کمی از وجود
حکومتی در پیشیا اطلاع دارند. این
سرزمین چنان تحت تسلط روم قرار گرفت
که هنوز هم قسمتی از آن را بنام رومانی
میشناسیم. معدودی از این واقعه است
آگاهند که در جریان این تحول ملتی بکلی
مضمحل شده است.

پس موقوف و مقام فرد عادی در تاریخ
و تحولات تاریخی چه بوده است؟ از فرد
عادی مقصود مانبوه کثیری از مردم است که
معمولا "آرزویی جز غذا و عشق و امنیت ندارند
و در چهار دیوار زندگی خویش محدودند
نمی توانند چیزی بخواهند و در واقع از زندگی
بجز سهمی کوچک توقعی ندارند.

فرد عادی (غیر قهرمان) با اینکه
همواره اولین قربانی تمام تغییرات
بنیان برانداز تاریخی بوده بندرت علت
و موجب آنهاست و هیچگاه واقعا "عمق و
معنای تغییر را درک نکرده است فرجه ای
در حالیکه باره همه بدبختها و ناملایمات
را که لازمه تغییر مسیر تاریخ است بدوش
میکشند و تا "میتوانند برکات عصر جدید را به
اخلاقش منتقل کند و در واقع از رنجهایش
نتیجه ای بگیرد.

آبه سی یز Abbé-Sièyes اعلام
کرد که در فرانسه سومین رکن نیروی ملت
است. فرد عادی است که در تاریخ اهمیت
دارد. میلیونها مردم عادی از جنگهای
و جدات مصر تا جنگهای ویتنام متحمل رنج
محرومیت، تحقیر و مرگ از جانب فراعنه
روحانیون، فاتحین، آنانکه قصد فتوحات
داشته اند، مالکین، حکام و پیشوایان
بوده اند و با اینهمه هیچ تصویر نقشی از
ایشان در تاریخ باقی نمانده است. تنها
از قرن گذشته است که تاریخ تدریجا
مستمر" به شخص توجه کرد و چهره ها و
سرنوشت افراد عادی پرداخت. اختراع
عکاسی بخصوص فیلمبرداری و تلویزیون و کاربرد
وسیع آنها در ثبت رویدادهای انسانی
بعد جدیدی بر مطالعه گذشته گشوده است
ماتیوبریدی Mathew Brady جز اولین
کسانی بود که از عکس برای گزارش تصویری
جنگهای داخلی و اثرات آن بر هزاران فرد
عادی استفاده کرد. استفاده وسیع از
سینمای مستند در قرن بیستم مورخین اعم
از حرفه ای و غیر حرفه ای را با مصائب و آلام
مردم عادی آشنا ساخت.

کشتار ورون Verdun در زندگی در
جنگهای داخلی اسپانیا رفتار ضد انسانی
در جنگ دوم جهانی جنایات ناگفتنی در
داخل ائوسا پیرارد و گاهها، چهره های
افسرده و ناامید بیکاران در جریان بحران
اقتصادی (۲) که بوسیله فیلم برای همیشه

(۲) مقصود بحران اقتصادی سالهای
۱۹۲۹ تا اوایل سالهای ۳۰ در ایالات
متحد امریکا است.